


روشن‌چوآن



بازی نون و آبدار با:

سپیدموی ایرانی

(در صفحه ۱۲ بخوانید)

- 
- سخن سردبیر ... ۱ • راسته‌های زندگی ... ۲ •
شهر در دست مبارزان ... ۴ • پشت پرده ... ۶ •
مزد مرد ... ۹ • آغاز طوفان ... ۱۰ • بازی نون
و آبدار ... ۱۲ • دختر باد ... ۱۴ • قدرت شخصی
... ۱۶ • درس پلیسی ... ۱۸ • لن نرحل! ... ۲۰ •
ما را به چشم سر مبین ... ۲۲ • انسان‌های
خانگی ... ۲۳ • روزنامه دیواری ... ۲۴ • قمر
در عقرب ... ۲۶ • باغچه خوراکی ... ۲۸ •
ترازوی خوب و بد ... ۳۰ • سرگرمی ... ۳۲ •
شانه یا کلید ... ۳۴ • شعرهای ماندگار ... ۳۶ •
فرمول شعر ... ۳۸ • خواب در بیداری ... ۴۰ •
سرود بغض ... ۴۲ • پیشنهادهای ماه ... ۴۴ •

- دوره سی و هفتم
- مهر ۱۴۰۰
- شماره پیدریبی ۳۰۸
- ۴۸ صفحه
- ۵۳۰۰۰ ریال

حس خوب نو شدن

در آغاز سال تحصیلی هستیم و شروع راه. مسیر ناشناخته است، ولی می‌دانیم قرار است ما را به مرحله جدیدی از زندگی ببرد و کمک کند به مقصدمان برسیم. روزهای تازه‌ای را تجربه کنیم و یک گام به سمت آنچه قرار است در آینده بشویم، جلوتر برویم.

سال تحصیلی جدید و نو است و کلا نو شدن حس قشنگی دارد و تازگی‌اش آدم را سر ذوق می‌آورد. مثل وقتی که وسیله تازه‌ای می‌خریم و تا چند روز حسایی ذوق داریم و مواظب وسیله‌مان هستیم. ولی چند وقتی که گذشت، دیگر دقت روز اول را نداریم.

حالا که سال تحصیلی نو شده است، نگذاریم لابه‌لای قد کشیدن‌هایمان، کلاس‌های جدیدمان، پیدا شدن دوستان جدید، خواندن درس‌ها، هول و ولای امتحان‌ها، آمادگی برای کنکور و انتخاب رشته و... این نو شدگی یادمان برود. نگذاریم یادمان برود که این اول سالی چه تصمیم‌های قشنگ و بزرگی گرفته‌ایم و چه برنامه‌هایی ریخته‌ایم.

ما هم در دفتر مجله «رشد جوان» خدا را سپاسگزاریم که امسال هم با شما هم‌سفر خواهیم بود و تمام تلاش‌های تابستانی خود را روی هم گذاشته‌ایم تا شما ببینید و استفاده کنید. به درخواست شما دوستان جوان، در پیامک‌ها و رایانامه‌های (ایمیل‌های) رسیده‌تان، بخش آشنایی با دانشگاه‌ها و رشته‌ها را به مجله اضافه کرده‌ایم. تغییرات دیگری هم داده‌ایم تا رشد جوان به سلیقه و ذائقه جوانان خوش‌تر بیاید. باز هم مثل همیشه همراه ما باشید و نظرات ارزشمندتان را از ما دریغ نکنید.

به رشد جوان امسال خودتان خوش آمدید.

دکتر زهرا باقری

● دفتر انتشارات و فناوری آموزشی، به جز رشد جوان، مجلات دانش‌آموزی زیر رانیز منتشر می‌کند:
رشد کودک: ویژه پیش‌دبستان و دانش‌آموزان پایه اول ابتدایی.
رشد نوآموز: برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم ابتدایی.
رشد دانش‌آموز: برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم ابتدایی.
رشد نوجوان: برای دانش‌آموزان دوره متوسطه اول.
رشد جوان (نشریه ریاضی دوره متوسطه اول) / رشد برهان (نشریه ریاضی دوره متوسطه دوم) / رشد هنرجو (نشریه دوره هنرستان).

● نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶
● صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳
● تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۶
● نمابر: ۸۸۳۰۱۴۷۸
● پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹
● آدرس رایانامه (پست الکترونیک): javan@roshdmag.ir
● نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷
● تلفن: ۸۸۲۰۵۷۷۲
● پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶
● وبگاه: www.roshdmag.ir
● صندوق پستی امور مشترکان: ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱
● چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

● مدیر مسئول: محمد ابراهیم محمدی
● سردبیر: دکتر زهرا باقری
● شورای کارشناسی:
زهرا باقری، حبیب یوسف‌زاده، فریبرز بیات، مینو آیت‌اللهی
● کارشناس داستان و شعر: سعیده موسوی‌زاده
● کارشناس علمی: سیامک آرمان
● کارشناس طنز: نسیم عرب‌امیری
● ویراستار: بهروز راستانی
● طرح‌گرافیک: امین شیخ‌آبادی

راسته‌های زندگی

سرای امید

محمد مهدی بهینی

بازار همواره مرکز تجاری شهرهای ایران بوده است، اما در گذشته فقط دادوستد در آن انجام نمی‌گرفت. در بازارهای ایرانی می‌شد آخرین اخبار را از زبان این و آن شنید. اگر قرار بود جارچی‌ها قانون یا دستور جدیدی را به مردم ابلاغ کنند، باید به چهارسوق بازار می‌رفتند. بسیاری از جلسه‌های اجتماعی در حجره‌های بازار تشکیل می‌شدند. مراسم مردمی هم، از دسته‌گردانی کاروان‌های عزا تا اجرای تعزیه، در فضاهای متنوع بازار برگزار می‌شدند. بازار ستون فقرات شهر بود و شهرها در اطراف بازار شکل می‌گرفتند و رشد می‌کردند. در مسیر بازار می‌شد علاوه بر خرید، به حمام رفت، در مسجد نماز به‌جا آورد یا پای آب‌انباری لب را با آبی خنک، تر کرد. بسیاری از بازارها حتی حسینیه‌ها و تکیه‌هایی برای برگزاری مراسم عزاداری داشتند. بازارهای ایرانی در طول سال‌ها و قرن‌ها، اندک‌اندک کامل و کامل‌تر شدند تا نیاز هر آن کسی را که به راسته بازار پا می‌گذاشت برطرف کنند.



آخرین عضو تیم

«تیم» یا «تیمچه» آخرین عضو تیم به بازار ایرانی اضافه شد. تیمچه محصول درایت معماران قاجاری است. تیمچه تجارت‌خانه‌ای بوده که به یک صنف خاص تعلق داشته و دفتر کار و فروش اعضای آن صنف در آن مستقر بوده است. بسیاری از تیمچه‌های ایران، مثل همین عمارت زیبای امین‌الدوله در کاشان، محل فروش فرش‌های رنگارنگ ایرانی هستند. روزنه‌های روی سقف تیمچه یا سقف بازار که به آن‌ها «هورنو» می‌گویند، نور و هوای تازه بازار را تأمین می‌کند.



سایه بالای سر

بازارهای تاریخی ایران، چه در شهرهای گرمسیری و چه در شهرهای سردسیر، معمولاً سرپوشیده هستند. سقف بازار در شهرهای کویری، کسانی را که برای خرید آمده‌اند، از آفتاب سوزان و گزنده در امان نگه می‌دارد. از طرف دیگر، همین سقف‌های گنبدی شکل در بازار شهرهای سردسیر - مثل همین بازار مریوان - هنگام باد و بوران مشتری‌بان و حجره‌داران را از برف و سرما حفظ می‌کنند و هنگام بارش باران نمی‌گذارند که راسته بازار به یک رودخانه تبدیل شود.





بازارهای خطی

بازارهای ایرانی، مثل همین بازار تبریز، شکل خطی دارند. یعنی از تعدادی دالان تشکیل شده‌اند که در دو طرفش حجره‌ها و کارگاه‌ها به ردیف در کنار هم قرار گرفته‌اند. هر کدام از این دالان‌ها را «راسته» می‌گویند. بازارها معمولاً یک راسته اصلی دارند که تعدادی راسته فرعی به آن‌ها متصل هستند. وقتی دو راسته اصلی به هم می‌رسند، فضای باز و بزرگی ایجاد می‌شود که به آن «چهارسو» یا «چهارسوق» می‌گویند.

هر که جای خود

حجره‌ها در بازار سنتی با حساب و کتاب بین صاحبان مشاغل متفاوت تقسیم می‌شدند. مثلاً کارگاه‌ها، به خصوص کارگاه‌های پر سروصدای خراطی و آهنگری، جایشان در راسته‌های فرعی بود. یا مشاغلی مثل پوست فروشی که کارشان همراه با بوی ناخوشایندی بود، در حاشیه بازار جا داشتند. در عوض بهترین بخش بازار که قیصریه‌ها و یا تیمچه‌ها بودند، به زرگرها، فرش فروش‌ها یا سوزن دوزها می‌رسید. تیمچه‌ها و قیصریه‌ها درهای بزرگی داشتند که برای بالا بردن امنیت، در پایان ساعت کار بازار بسته می‌شدند.



بازار نقش جهان

میدان زیبای «نقش جهان» بخشی از بازار صفوی اصفهان است. حجره‌ها و کارگاه‌های آن در دو طبقه دورتادور میدان امتداد می‌یابند و با گذشتن از این سردر که به آن «سردر قیصریه» می‌گویند، وارد راسته بازار بزرگ اصفهان می‌شوند. بین حجره‌های بازار بناهایی وجود دارند که تجاری نیستند و نفعشان به عموم مردم می‌رسد. قیصریه بخشی از راسته بازار است که به وسیله دو در بزرگ در ابتدا و انتهای آن، از ردیف دیگر حجره‌ها جدا می‌شود.



شهر در دست

مبارزان

نلسون ماندلا

او در سال ۱۹۱۸ در منطقه «ترانسکی» در آفریقای جنوبی، در قبیله «تمبا» که پدرش رئیس آن بود، به دنیا آمد. به دانشگاه رفت و در رشته حقوق تحصیل کرد. در دوران دانشجویی به «کنگره ملی آفریقا» پیوست و وارد مبارزه با نژادپرستی شد. در آن زمان سفیدپوستان مهاجر انگلیسی بر آفریقای جنوبی حاکم بودند و برای سیاهان هیچ گونه حقوق اجتماعی قائل نبودند. ماندلا در پی مبارزات خود محکوم شد و به مدت ۲۷ سال به زندان افتاد. سرانجام در سال ۱۹۹۰، پس از به ثمر رسیدن مبارزات سیاهان، آزاد شد.

مقالاتی که ماندلا در زندان نوشت، جهانیان را به تحسین او واداشت. چهار سال بعد، در یک انتخابات آزاد که با شرکت همه گروه‌ها و نژادها برگزار شد، ماندلا به ریاست جمهوری کشور آفریقای جنوبی رسید. او دو بار در دهه ۱۹۸۰ به ایران سفر کرد و با مقامات ایران ملاقات و در دانشکده فنی دانشگاه تهران سخنرانی کرد. در سال ۱۹۹۳، به سبب مبارزه در راه صلح و آزادی انسان، جایزه «صلح نوبل» را دریافت کرد. کتاب خاطرات او به نام «راه دشوار آزادی» نیز به فارسی ترجمه شده است. ماندلا در سال ۲۰۱۳ در سن ۹۵ سالگی درگذشت.

در سال ۱۳۹۳ با حضور سفیر آفریقای جنوبی، بخشی از خیابانی در شمال تهران به نام او نام‌گذاری شد که قبل از آن آفریقا نام داشت.



اگر روزی تصمیم بگیرید در خیابان‌های محل خود قدم بزنید، یکی از چیزهایی که توجه شما را به خود جلب می‌کند، تابلوهایی هستند که نام خیابان‌ها روی آن‌ها نوشته شده است. ممکن است معنای نام خیلی از خیابان‌ها را بدانید و یا شخصیت‌های بزرگی را که این نام‌ها به افتخار آن‌ها روی خیابان‌های شهر گذاشته شده‌اند، بشناسید. بعضی از این شخصیت‌های بزرگ با اینکه ایرانی نیستند، ولی نامشان روی تابلوهای سطح شهر نوشته شده است. در این شماره از مجله با تعدادی از این شخصیت‌ها و کارهای مهمشان در تاریخ کشورشان و جهان آشنا می‌شوید.

سیمون بولیوار

او در سال ۱۷۸۳ در «کاراکاس»، پایتخت کنونی ونزوئلا و در زمانی به دنیا آمد که اسپانیایی‌ها، آمریکای لاتین را تحت استعمار خود داشتند. در جوانی با افکار ولتر و ژان ژاک روسو آشنا شد. در زمان ناپلئون بناپارت هم به اروپا رفت و با وضعیت جدید جهان آشنا شد. همان‌جا تصمیم گرفت آمریکای لاتین را از استعمار اسپانیایی‌ها رها سازد. قیام او به همراهی شخص انقلابی دیگری به نام فرانسیسکو میراندا در سال ۱۸۱۰ آغاز شد و ۲۰ سال طول کشید. سرانجام ونزوئلا استقلال خود را به دست آورد و مردم منطقه «پروی علیا»، به افتخار سیمون بولیوار، نام کشور خود را «بولیوی» گذاشتند. علاوه بر نام‌گذاری بلواری در منطقه ۵ شهرداری تهران، تندیس نیز به افتخار او در «پارک گفت‌وگوی» شهر تهران قرار داده شده است.



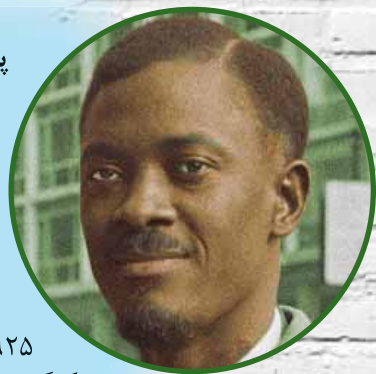
فتحی شقاقی

او در سال ۱۹۵۱ در اردوگاه «رفح» در نوار غزه به دنیا آمد. پدرش شغلی ساده داشت و امام جماعت محل نیز بود. ایشان از نوجوانی جذب افکار و اندیشه‌های انقلابی شد. او به دانشگاه «بئرزیت» در کرانهٔ باختری رفت و ریاضی خواند و چند سال در «بیت‌المقدس» معلم ریاضی شد. بعد از آن به مصر رفت و در دانشگاه «الزقازیق» پزشکی خواند. او در این دانشگاه هستهٔ اولیه‌ای از مبارزان فلسطینی را شکل داد که بعدها به تأسیس «سازمان جهاد اسلامی فلسطین» منجر شد. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، توجه فتحی شقاقی به شخصیت امام خمینی (ره) جلب شد و کتاب «خمینی، راه‌حل اسلامی و جایگزین» را نوشت. به همین دلیل او را دستگیر کردند و پس از چند ماه زندانی شدن، از مصر اخراج شد. بعد از آن او سازمان «جهاد اسلامی فلسطین» را تأسیس کرد و این سازمان را در سرزمین‌های اسلامی گسترش داد. او که در راه آزادی سرزمین فلسطین مبارزه می‌کرد، بارها در این راه دستگیر و زندانی شد و سرانجام به لبنان تبعید شد. او همچنین بارها به ایران سفر کرد و با امام خمینی (ره) دیدار داشت. در سال ۱۹۹۵ (سال ۱۳۷۴)، وقتی قصد رفتن به لیبی از طریق قبرس را داشت، به دست تروریست‌های «موساد» (سازمان جاسوسی رژیم صهیونیستی) به شهادت رسید. خیابان هشتم محلهٔ «بوسف‌آباد» در منطقهٔ ۶ شهرداری تهران به یاد او نام‌گذاری شده است.



پاتریس لومومبا

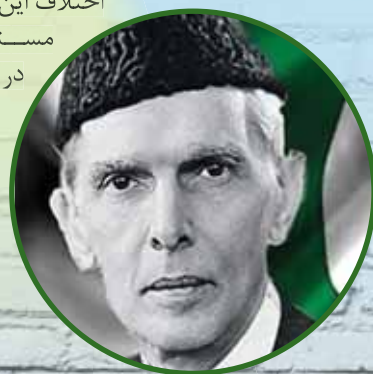
کشور «کنگو» که دارای معادن غنی مس و اورانیوم است، در قرن بیستم از مستمرات آفریقایی کشور بلژیک بود. پاتریس لومومبا در سال ۱۹۲۵ و در این دوران در کنگو به دنیا آمد. از جوانی برای آزادی و استقلال کشورش تلاش فراوانی کرد و در این راه بارها دستگیر و زندانی شد. سرانجام در سال ۱۹۶۰ کنگو استقلال یافت و نظام آن جمهوری شد. لومومبا را هم به‌عنوان نخست‌وزیر برگزیدند. اما زمانی نگذشت که رئیس‌جمهور او را برکنار کرد و وابستگان به استعمارگران بلژیکی او را دستگیر و زندان کردند. در نهایت هم او و چند تن از وزیرانش را کشتند. به دستور موسی چومبه که یکی از دست‌نشانندگان بلژیکی‌ها بود، اجساد آن‌ها را در اسید انداختند. مردم کنگو و آزادی‌خواهان جهان، برای لومومبا احترام خاصی قائل‌اند و او را از چهره‌های برجستهٔ ضد استعمار در قرن بیستم می‌دانند. خیابانی در منطقهٔ دو تهران به نام این مبارز بزرگ نام‌گذاری شده است.



محمدعلی جناح

او در سال ۱۸۷۶ در شهر «کراچی» به دنیا آمد که در آن زمان جزو شهرهای کشور هند بود. جناح در زادگاه خود درس خواند و سپس به انگلستان رفت و با تحصیل در رشتهٔ حقوق وکیل دعاوی شد. سپس به هند برگشت و وارد فعالیت‌های سیاسی شد. به «حزب کنگرهٔ هند» به رهبری مهاتما گاندی پیوست و همراه با او در راه استقلال هند و رهایی آن از استعمار انگلیس مبارزه کرد. از آنجا که جناح مسلمان بود، برای حفظ حقوق مسلمانان نیز می‌کوشید. از این رو به حزب اسلامی «مسلم لیگ» پیوست و بعدها به ریاست آن انتخاب شد. او خودش طرفدار یکپارچگی کشور هندوستان و اتحاد میان مسلمانان و هندوها بود. ولی به دلیل افزایش اختلاف این دو بخش از جمعیت، حزب او راه‌حل را در تأسیس کشور مستقل پاکستان دید. او یک سال بعد در سال ۱۹۴۸ در دفتر کارش در کراچی درگذشت.

در غرب شهر تهران، بزرگراهی که میدان آزادی را به فلکهٔ دوم صادقیه متصل می‌کند، به نام اوست.



پشت پرده

اگر تاکنون شده است که بعد از بستن کتاب درسی با خودتان فکر کنید: «ای بابا! کی بوده که حال داشته و این کتاب‌ها را نوشته و ما داریم آن‌ها را می‌خوانیم!»، وقتش شده است که با صفحه پشت پرده مجله «رشد جوان» همراه شوید، گفت‌وگوی ما را با نویسندگان کتاب‌های درسی بخوانید و جواب همه سؤال‌هایتان را بگیرید. اگر سؤال‌های دیگری هم دارید، راه‌های ارتباط با مجله ما را بلدید. منتظر سؤال‌های داغ و جنجالی شما از مؤلف‌های کتاب‌های درسی هستیم. در این شماره به سراغ آقای دکتر رضا خیرآبادی، مسئول «گروه پژوهش و تولید بسته‌های یادگیری زبان‌های خارجی» سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی و عضو تیم تألیف کتاب‌های زبان انگلیسی رفته‌ایم.

بدتر شیمی موفقیت زیادی نداشتیم.

۹۹ تا به حال تجدید هم شده‌اید؟

دو بار: یک‌بار در درس مثلثات و یک‌بار در درس شیمی.

۹۹ یک خاطره جالب از دوران دبیرستانتان تعریف کنید.

از آنجا که دانش‌آموز خوبی بودم، جوایز زیادی از طرف مدرسه یا ادارات آموزش و پرورش به من تعلق می‌گرفت. مثلاً ممکن بود در پایان یکی از نیم‌سال‌های تحصیلی که البته در زمان ما ثلث تحصیلی نام داشت، در یک روز هفت یا هشت جایزه به‌عنوان شاگرد اول کلاس، شاگرد دوم پایه و شاگرد سوم منطقه هفتم و یا ... به من داده شود. یادم هست همه جایزه‌ها هم ساعت‌های مچی پلاستیکی ارزان‌قیمتی بودند که هنوز به خانه نرسیده یا آن‌ها را به هم‌کلاسی‌هایم می‌دادم یا به محض رسیدن به خانه دل و روده آن‌ها را درمی‌آوردم.

۹۹ اگر نویسنده کتاب

درسی نمی‌شدید، چه شغلی را دنبال می‌کردید؟

خب تدریس زبان انگلیسی در

۹۹ سلام. ممنون از شما که با ما و خوانندگان

رشد جوان به گفت‌وگو نشستید. اول از همه بگویید چرا از بین این همه زبان در دنیا، زبان انگلیسی را انتخاب کردید؟

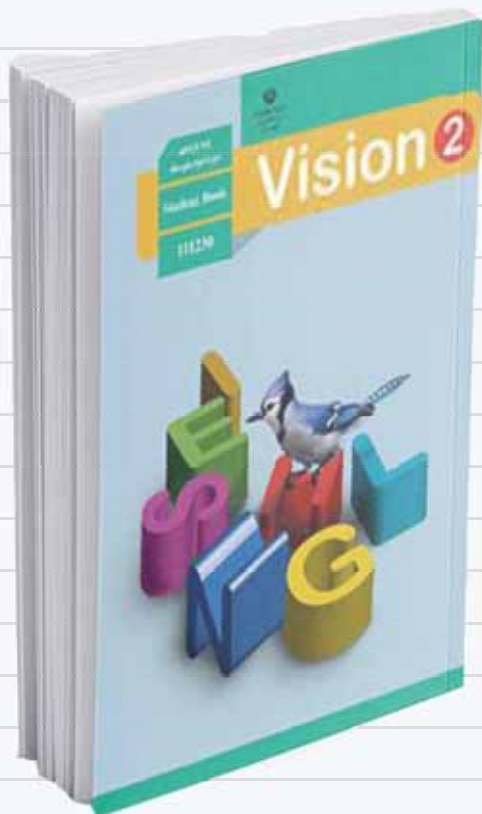
با سلام و ادب. دلیل این انتخاب آشنایی‌ام با این زبان از دوران دانش‌آموزی و همچنین علاقه شخصی‌ام به دانستن یک زبان خارجی بین‌المللی بود. البته شخصاً زبان انگلیسی را ابزاری برای ارتباط مؤثر با جهان پیرامون و همچنین راهی برای آشنایی با ادبیات غنی زبان انگلیسی می‌دانم. بنده آشنایی کمی با زبان اسپانیایی و آشنایی کمتری هم با زبان فرانسه دارم و کلاً یادگیری زبان‌های خارجی برایم خوشایند است.

۹۹ خودتان در دوران مدرسه

چه درسی را دوست داشتید و از چه درسی فراری بودید؟

به درس‌های زبان و ادبیات فارسی، زبان خارجی، و در مجموع درس‌های خانواده علوم انسانی و هنر علاقه بیشتری داشتیم، اما در درس‌هایی مانند ریاضیات و از همه





سطوح پیشرفته در دانشگاه‌ها و مراکز علمی کاری است که هم‌اکنون هم انجام می‌دهم. نویسنده و مترجم چند عنوان کتاب در زمینه آموزش زبان انگلیسی و زبان‌شناسی هم بوده‌ام و مقالاتی به زبان‌های انگلیسی و فارسی و همچنین تحلیل گفتمان در نشریات داخلی و خارجی از این‌جانب منتشر شده است. در کل ترجمه و روزنامه‌نگاری را بسیار دوست دارم و در این زمینه‌ها هم تجربه‌هایی داشته‌ام.

۹۹. مرحله‌های تولید یک کتاب زبان انگلیسی دبیرستان چیست؟

ابتدا شورایی برای تألیف کتاب انتخاب می‌کنند که از تخصص‌های گوناگون، مانند متخصص آموزش آن درس خاص، متخصص تعلیم و تربیت، متخصص روان‌شناسی و سایر تخصص‌ها ترکیب یافته است. در این شورا نقشه راه تألیف کتاب تدوین می‌شود. مثلاً تعداد درس‌ها، سرفصل‌های آموزشی، راهبردهای مؤثر یاددهی-یادگیری و ... در نهایت اعضای تیم تألیف کتاب انتخاب می‌شوند و در یک کار تیمی کتاب درسی تدوین می‌شود و در شورای مربوطه به تأیید می‌رسد. بعد از نهایی شدن محتوا نوبت به صفحه‌آرایی و گرافیک کتاب می‌رسد که معمولاً همکاران ما در «اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی» زحمت این بخش را می‌کشند.

۹۸. دانش آموزان چطور می‌توانند با شما و گروهتان ارتباط داشته باشند؟

در مقدمه کتاب درسی نشانی پایگاه اطلاع‌رسانی گروه زبان‌های خارجی دفتر تألیف کتاب‌های درسی درج شده است. دانش‌آموزان، اولیا و همین‌طور دبیران می‌توانند نظرات یا سؤال‌های خود را از طریق بخش «تماس با ما» یا رایانامه مربوطه به اطلاع ما برسانند و پاسخ مقتضی دریافت کنند.

۹۷. به نظرتان آن‌هایی که با زبان انگلیسی میانه‌ای ندارند، چه کار کنند تا بیشتر خوششان بیاید؟

راستش فکر نمی‌کنم دانش‌آموزی باشد که از یادگیری یک زبان خارجی بدش بیاید و متنفر باشد. اگر این‌طور است باید دید دلیل آن چیست. شاید روش تدریس و یادگیری مناسب نیست. شاید دانش‌آموز ما آن قدر تحت فشار آزمون‌هایی مثل

۹۶. چقدر زمان لازم است تا یک کتاب درسی زبان انگلیسی نوشته شود؟

معمولاً بین شش ماه تا یک سال طول می‌کشد. البته بعد از نهایی شدن و چاپ کتاب باز هم کتاب‌ها به طور مستمر به اصلاح و به‌روزرسانی نیاز دارند.

۹۵. اگر از شما بپرسند خواندن این همه زبان در مدرسه چه فایده‌ای برای ما دارد، چه جوابی می‌دهید؟

مسلماً آشنایی با زبان‌های زنده خارجی، به‌عنوان ابزار ارتباط با جهان علم و فناوری، و ادبیات و فرهنگ، ضرورت غیرقابل انکاری دارد. معمولاً هم دانش‌آموزان به درس زبان‌های خارجی علاقه زیادی دارند، چرا که متوجه کاربردهای یادگیری زبان خارجی در آینده شغلی و زندگی آتی خود در دنیای به شدت به هم مرتبط کنونی هستند. دقت کنید که بسیاری از دانش‌آموزان کشور ما، به جز آموزش در مدرسه، در هیچ جای دیگر امکان یادگیری زبان خارجی را ندارند. خوش‌بختانه با مطالبی که در مدرسه یاد می‌گیرند تا حد متوسط می‌توانند برخی نیازهای خود را به زبان خارجی برطرف کنند.



جهانی دوم، و پیروزی انگلستان و ایالات متحده مرتبط می‌دانند که همین موضوع سبب شد، سازمان ملل متحد و بسیاری از مناسبات سیاسی و اقتصادی جهان به کاربرد زبان انگلیسی تمایل نشان دهند. البته ذکر این نکته هم ضروری است که یادگیری یک زبان خارجی به هیچ وجه نباید به زبان مادری دانش آموزان یا هویت دینی و ملی آن‌ها خدشه وارد کند.

❖ ادبیات فارسی غنی تر است یا ادبیات انگلیسی؟

همه زبان‌های جهان گنجینه‌های بی‌بدیلی از ادبیات منثور و منظوم دارند و مقایسه آن‌ها با قیدی مثل غنی تر درست نیست. نکته مهم آن است که ادبیات غنی کشورمان بر بسیاری از متفکران و نویسندگان مهم بین‌المللی تأثیر گذار بوده است. آثار جاودانه مولانا، حافظ، سعدی، خیام و بسیاری از هنرمندان و فیلسوفان ایرانی و اسلامی تأثیر انکارناپذیری بر ادبیات و هنر جهانی داشته‌اند.

❖ کتاب‌های مورد علاقه‌تان کدام‌اند؟

در ادبیات فارسی قطعاً آثار مولانا، سعدی، حافظ و فردوسی بزرگ ستون‌های فکری هر فرد ایرانی هستند و آثارشان مورد علاقه و تحسین بنده هم هست. در ادبیات بین‌المللی نویسنده محبوب من یک انگلیسی زبان نیست. هر چند به نویسندگانی مانند شکسپیر، مارک تواین، همینگوی، اِشتاین بک و برخی نویسندگان معاصرتر علاقه زیادی دارم، اما قطعاً اگر قرار باشد تنها یک نویسنده بین‌المللی را انتخاب کنم او کسی نیست جز ویکتور هوگو.

❖ آیا کتابی بوده است که به هر دو زبان آن را خوانده باشید، ولی از کتاب زبان اصلی لذت بیشتری برده باشید؟

خیلی زیاد. به خصوص در سال‌های اخیر که بیشتر ترجیح می‌دهم کتاب‌ها را به زبان اصلی بخوانم تا ترجمه‌های گاه شتاب‌زده و یا حتی پراشتباه. به هر حال ترجمه هر قدر هم که کامل و دقیق انجام شود، بخشی از معنا و یا ظرافت‌های زبان اصلی را از بین می‌برد و از این موضوع گریزی نیست. مثلاً تصور کنید این بیت زیبای حضرت حافظ را چگونه می‌توان به طور کامل و با حفظ تمام زیبایی‌های زبانی آن به انگلیسی یا هر زبان دیگری برگرداند:

سمن بویان، غبار غم چو بنشینند
بنشانند
پری رویان، قرار از دل چو بستیزند
ستزند

❖ ممنون از پاسخ‌های گرم و صمیمانه شما.

کنکور یا امتحان نهایی است که فرصتی برای لذت بردن از یادگیری یک زبان خارجی ندارد. شاید امکانات لازم، مثل زمان کافی یا ابزارهای پخش صوت، در اختیارش نیست. شاید نمره محوری و رقابت یا تأکید زیاد بر حفظ لغت‌ها و نکته‌های دستور زبانی او را دلزده کرده است. به هر حال باید علت را جست و چاره کرد.

❖ چرا از بین این همه زبان زنده در دنیا، زبان انگلیسی به عنوان زبان بین‌المللی انتخاب شده است؟

این گونه نیست که انتخابی آگاهانه در بین بوده باشد. مثلاً همه کشورهای جهان نشسته باشند و آزادانه تصمیم گرفته باشند که زبان انگلیسی زبان بین‌المللی باشد. البته توجه کنید که سایر زبان‌های جهان هم هر یک در حوزه‌های خاص دارای مخاطب و تأثیرگذاری خاص خود هستند. مثلاً زبان چینی ماندرین بیشترین تعداد گویشور در جهان را دارد. زبان اسپانیایی زبان رسمی بیشترین تعداد کشورهای مستقل جهان است. زبان آلمانی زبان فناوری و فلسفه لقب گرفته است. زبان فرانسوی زبان هنر و فرهنگ نام گرفته است. زبان عربی زبان جهان اسلام است و زبان زیبای فارسی ما جزو زبان‌های پویا در جهان است که میزان مخاطبان آن در جهان به طور مستمر رو به فزونی است. باید توجه داشت که در آموزش زبان‌های خارجی نباید صرفاً به یک زبان محدود ماند. باید زمینه‌ای ایجاد کرد تا دانش‌آموزانی که به یادگیری زبانی به جز انگلیسی علاقه‌مند هستند بتوانند با آن زبان آشنا شوند.

اما درباره اینکه نفوذ زبان انگلیسی در نهادهای بین‌المللی عمدتاً از کجا آغاز شد، نظرات مختلفی ارائه شده است. اکثر صاحب‌نظران رشد و نفوذ استعمار انگلیس و آمریکا در کشورهای مختلف را به بعد از جنگ



مزد مردم

روزی امام رضا(ع) یکی از یارانش را دید.



امشب به خانه ما
بیا و مهمان ما باش.



آن مرد
کیست؟

می بینم که
گرم کارید.

امروز او را به کار
گرفته ایم تا به ما
کمک کند.



علیکم السلام!

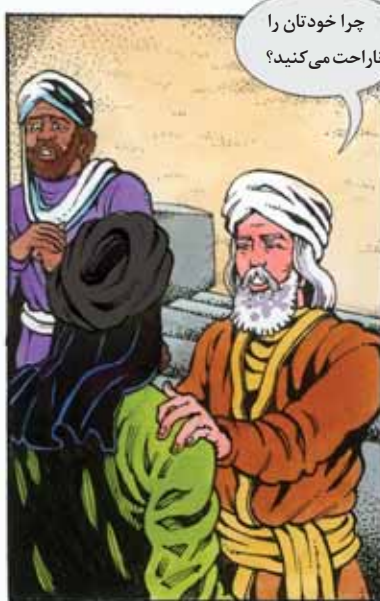
سلام علیک

بالاخره چیزی به او
می دهیم و راضی اش
می کنیم.

بسیار خوب،
مزدش چقدر است؟



بارها گفته ام اگر مزد کسی
را تعیین نکنید، هر اندازه که
به او بدهید، گمان می برد که از
مزدش کمتر به او داده اید.



چرا خودتان را
ناراحت می کنید؟



بالاخره چیزی به او
می دهیم و راضی اش
می کنیم.

بسیار خوب،
مزدش چقدر است؟



امام(ع) ناراحت شد.

مگر نگفته بودم
تا مزد کاری را طی
نکرده اید و آن را معین
نکرده اید هرگز کسی را به
کار نگیرید.

آغاز طوفان

در شهریور ۱۳۵۹ صدام حسین رئیس جمهور رژیم بعث عراق با ظاهر شدن در برابر دوربین‌های تلویزیون عراق با پاره کردن قرارداد صلح ۱۹۷۵ الجزایر، آغاز تجاوز رژیم بعثی به خاک ایران را اعلام کرد. در تقویم جمهوری اسلامی ایران ۳۱ شهریور که سالروز شروع جنگ تحمیلی است، به عنوان آغاز هفته دفاع مقدس نامگذاری شده است و از ۳۱ شهریور تا ۶ مهر ادامه دارد. به مناسبت هفته دفاع مقدس در این مطلب قصد داریم به بررسی علت وقوع این جنگ و سابقه اختلافات تاریخی بین دو کشور بپردازیم.

انگلیسی‌ها

هم دوست نداشتند اروند فقط در اختیار ایران باشد. در نتیجه عراقی‌ها، به پشتیبانی انگلیس چند بار به ایران لشکرکشی کردند و سرزمین‌هایی را هم گرفتند و در اشغال نگه داشتند. اما هر بار ایران با انگلستان توافق می‌کرد و قراردادی امضا می‌شد و عراق از سرزمین‌های اشغالی خارج می‌شد.

سال

۱۹۳۶ در عراق کودتا شد و دولت جدید، خواسته‌های ایران را پذیرفت. در جولای ۱۹۳۷ عراق و ایران، در تهران معاهده‌ای امضا کردند که در آن اروند در اطراف آبادان و خرمشهر در اختیار ایران بود و باقی مسیر، منطقه آزاد کشتیرانی بود و عراق می‌توانست از کشتی‌ها عوارض بگیرد.

بعدها

هر دو کشور اعلام کردند که با فشار انگلستان معاهده را امضا کرده‌اند. در سال ۱۹۵۷ دو کشور معاهده دیگری امضا کردند و در آن توافق کردند که اروند را مشترک اداره کنند. مرز را هم یک هیئت داورى سوئدی مشخص می‌کرد. دوباره در عراق کودتا شد و دولت جدید درگیری‌های لفظی را با ایران آغاز کرد.

هفته اول مهرماه، هفته دفاع مقدس گرامی یاد.

سال ۱۳۴۷ دوباره در عراق کودتا شد و این بار حزب بعث به حکومت رسید و اختلافات ایران و عراق بیشتر شد. آن‌ها ادعا می‌کردند حاکم خوزستان هستند و اروند برای آن‌هاست و همچنین جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی.

همچنین به گروه‌های ضدانقلاب در ایران کمک کرد و کنسولگری ایران در بصره را اشغال کرده و دیپلمات‌های ایرانی را بازداشت کرد. حکومت بعثی همچنین اقدام به پخش فیلم‌های تبلیغی و مجلات ضدایرانی کرد. سفیر ایران در بغداد را احضار و برخی از دیپلمات‌های ایرانی را اخراج کرد

عراق حتی شهرهای مرزی قصر شیرین، سومار، مهران و خرمشهر را بمباران و گلوله‌باران کرد. ۴ اردیبهشت ۵۹: حادثه طبس و هلاکت سربازان آمریکایی در طوفان شن رخ داد.

۴۵ روز مانده به آغاز جنگ، کودتای نقاب کشف شد. کودتائیان می‌خواستند از پایگاه شکاری ارتش در همدان به نام پایگاه شهید نوژه، با سی هواپیما، شصت خلبان و پانصد نظامی، اقامتگاه امام، رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر و چند جای مهم دیگر را بمباران کنند و بختیار اسقرار دولت خود را اعلام کند.

در تابستان ۵۹ گزارش‌ها از تحرکات مرزی عراق خبر می‌داد ولی کسی باور نمی‌کرد این‌ها نشانه جنگ باشد. بنی‌صدر گزارش‌ها را جدی نمی‌گرفت و می‌گفت آن‌ها تانک واقعی نیستند، ماکت تانک هستند. صدام تردیدی نداشت که در صورت حمله به ایران، آمریکا از او حمایت می‌کند.





بازی نون و آبدار

به مدت ۹ سال در تیم‌های ملی نوجوانان، جوانان و بزرگسالان بودم. دو مدال آسیایی و دو مدال دانشجویان جهان هم در کارنامه‌ام دارم. ولی در سیستم مدرن اولین بازی رومیزی که انجام دادم، بازی «ریسک» بود.

۹۰ان تاریخچه بازی‌های رومیزی در دنیا چیست؟
اولین بازی رومیزی به صورت مدرن، بازی «مونوپولی» بود که در سال ۱۹۸۰ ارائه شد. بازی‌های رومیزی طراحی و تولید می‌شدند تا اینکه در سال ۲۰۰۵ بازی‌های ویدیویی (ویدیوگیم‌ها) گوی سبقت را از بازی‌های رومیزی (بردگیم‌ها) ربودند. سال ۲۰۱۵ بود که خانواده‌ها کم‌کم احساس کردند با بازی‌های رایانه‌ای بچه‌ها جامعه‌گریز شده‌اند و با دوستان و همسالانشان معاشرت ندارند. برای همین در سال ۲۰۱۶ دوباره تعداد تولید بازی‌های رومیزی در یک سال از بازی‌های ویدیویی سبقت گرفت.

۹۰ان چطور شد که کسب و کارتان بازی شد؟
من کارشناسی مکانیک و کارشناسی ارشد مکانیک گرایش «سیستم‌های انرژی» داشتم. برای ادامه تحصیل در دوره دکتری به آمریکا رفتم. در آنجا با مجموعه‌ای آشنا شدم که بازی‌های فکری تولید می‌کرد. یک روز که به یکی از شعبه‌های این مجموعه رفته بودم، به طور اتفاقی با مؤسس مجموعه وارد گفت‌وگو شدم. همانجا این ایده به ذهنم رسید که این بازی‌ها را وارد ایران کنم و کافه بازی‌های رومیزی یا همان «بردگیم کافه» راه‌اندازی کنم. با این ایده به ایران برگشتم و کسب‌وکار جدیدی را راه‌اندازی کردم. در نهایت دکترایم را هم در ایران و در «دانشگاه آزاد تهران شمال» در همان رشته خودم ادامه دادم.

۹۰ان کسی نگفت «فکر نان کن که خربزه آبه» و با بازی کردن هیچ کس پول در نمی‌آورد؟
چرا. در دو ماه اول شروع کار ما حتی یک نفر مشتری هم نداشتیم، ولی من مطمئن بودم که کارمان کار درستی است و به نتیجه می‌رسد. کم‌کم کارمان جا افتاد و ظرف یک ماه و نیم بعد به طور معجزه‌آسایی کل سالن ما پر از مشتری‌های علاقه‌مند به بازی شد.

۹۰ان مجموعه شما چه کاری انجام می‌داد؟
در ابتدای راه‌اندازی، فکر کرده شامل دو قسمت بود: یک قسمت کافه بازی‌های رومیزی بود. یعنی کافه‌ای که مشتری‌ها به آنجا می‌آمدند و ساعتی را به بازی در کنار بقیه افراد می‌گذراندند. کارشناسانی هم آنجا بودند که به مشتری‌ها کمک می‌کردند و بر اساس سن، جنس، سلیقه و تعداد نفراتشان، بازی مناسب را برایشان انتخاب می‌کردند. یک قسمت هم پرورش ذهن توسط بازی‌های فکری بود.

اگر از آن دسته آدم‌های عاشق بازی هستی و تصور اینکه باید به دانشگاه و سرکار بروی و در زندگی واقعی بازی کردن را کنار بگذاری، حسابی شما را می‌ترساند، گفت‌وگوی این شماره ما را از دست ندهید. امروز نشانمان می‌دهیم با بازی کردن هم می‌توان پولدار شد.

۹۰ان خودتان را معرفی بفرمایید.
امین نصیری متولد اسفند سال ۱۳۶۵، مؤسس-مدیرعامل شرکت «فکرکده» هستم. یک شاخه از کارم طراحی و تولید بازی‌های رومیزی است.

۹۰ان اولین بار چه زمانی با بازی‌های رومیزی (بردگیم) آشنا شدید؟

اولین بازی رومیزی من شطرنج بود. در سن پنج سالگی شطرنج را یاد گرفتم و در سن ۱۰ سالگی شروع به شرکت در کلاس‌های فدراسیون کردم. تا سن ۱۱ سالگی دو مدال کشوری داشتم.





مالی هستند و مدیریت پول را به بچه‌ها آموزش می‌دهند.

جوان چرا بازی کردن را دوست دارید؟

در زندگی واقعی اگر تصمیمی بگیریم ممکن است سال‌ها زمان ببرد تا نتیجه تصمیم خودمان را ببینیم و درستی یا غلطی آن مشخص شود. ولی در بازی‌ها یک نقطه شروع و یک نقطه پایان وجود دارد و شما هر تصمیمی که بگیرید ظرف ۴۵ دقیقه مدت زمان بازی، به یک نتیجه قطعی می‌رسد. در بازی کردن می‌توان بارها و بارها زندگی را تجربه کرد.

جوان یک نکته جالب از شغلتان بگویید.

اسم مجموعه ما فکر کرده است و کارمان بازی‌های فکری است، ولی نود درصد مشتریان وقتی وارد مجموعه می‌شوند، اولین سوالی که می‌پرسند این است که: «آیا بازی‌ای دارید که فکر کردن زیادی نخواهد؟»

جوان برای مخاطبان مجله ما که

سنشان بین ۱۵ تا ۱۸ سال است، چه پیشنهاد کاری دارید؟

مخاطبان مجله شما می‌توانند برای کارآموزی به مجموعه ما بیایند. این دوره کارآموزی باعث تقویت زبان انگلیسی‌شان، روابط اجتماعی‌شان، توانایی بیانیشان و سرعت پردازششان خواهد شد.

جوان ممنون از شما.

این قسمت ابتدا از شرکت‌کنندگان

کلاس‌ها آزمونی گرفته می‌شد تا ضعف‌های آن‌ها مشخص شود و بر اساس این ضعف‌ها بازی‌هایی برای آن‌ها در نظر گرفته می‌شد. ولی بعد از چند ماه تصمیم گرفته شد که قسمت پرورش ذهن بسته و فضای آن هم به کافه بازی‌های رومیزی اختصاص داده شود. چون استقبال از این قسمت خیلی بیشتر بود و تعداد جوان‌ها و نوجوان‌هایی که از این طریق جذب فعالیت فکری می‌شدند، خیلی بیشتر بود.

جوان در زمینه تولید بازی چه کاری انجام می‌دهید؟

ما به کمک شرکت «همپایه» که زیرمجموعه فکر کرده است، کار تولید بازی‌های ایرانی را به دو صورت انجام می‌دهیم: در حالت اول بازی‌های خارجی را ایرانیز می‌کنیم. یعنی شخصیت‌ها، نام‌ها و تصویرهایشان متناسب با فرهنگ ایرانی از نو طراحی می‌شوند و دستورالعمل‌ها و کارت‌های بازی هم به فارسی برگردانده می‌شوند. در حالت دوم بازی را از ابتدا طراحی و سپس تولید می‌کنیم.

از بین بازی‌هایی که من تاکنون طراحی و تولید کرده‌ام سه تای آن‌ها به تولید انبوه رسیده‌اند: «بازار» (۱۳۹۵)، «دان» و «شف» (به معنای سرآشپز). این بازی‌ها ابتدا برای شرکت در یک نمایشگاه بازی در آلمان طراحی شدند. در این نمایشگاه نکته جالبی که برایمان پیش آمد این بود که از بین این سه بازی، بازی بازار که شخصیت‌هایی ایرانی داشت و محیط بازی آن بازار شهر تهران در سال ۱۳۹۵ هجری شمسی بود، به شدت بیشتر از دو بازی دیگر مورد توجه قرار گرفت.

جوان چطور موفق به طراحی بازی شدید؟

من دوره‌های برخط طراحی بازی را گذرانده بودم و روزی ۱۲ ساعت کار می‌کردم؛ بازی می‌خواندم و آموزش می‌دادم.

جوان بازی جدید چی دارید؟

نام بازی جدید ما «درفش کاویانی» است که بر اساس شخصیت‌ها و داستان‌های شاهنامه طراحی شده است. در این بازی توانمندی شخصیت‌ها از خود شاهنامه گرفته شده است. برای مثال، اسفندیار همان‌طور که در شاهنامه روپین تن است، در بازی هم این توانایی را دارد. یا رستم چون در داستان فردی نیرومند و قوی بود، در بازی اگر به کسی ضربه بزند، دو تا زخم محسوب می‌شود. یا از آنجا که در داستان شاهنامه، زال پر سیمرغ را داشت و می‌توانست کمک دریافت کند و از حقایق با خبر شود، در بازی می‌تواند کارت دو نفر دیگر را نگاه کند و از دستشان با خبر شود.

در دفترچه این بازی خلاصه‌ای از زندگی شخصیت‌های آن نوشته شده است. تمام این‌ها بهانه‌ای است تا کسانی که این بازی را انجام می‌دهند، با داستان‌های شاهنامه آشنا شوند. بازی‌های دیگری که در دست تولید داریم بازی‌های مدیریت



دختر باد

آشنایی با فرزانه فصیحی سریع‌ترین دختر ایران

«من در یک خانواده کاملاً ورزشی متولد شدم. پدرم والیبالیست، و برادرم هم در شنا و شیرجه صاحب عنوان‌های قهرمانی شده بود. در مجموع خانواده و فامیلی داشتیم که ورزش در خونشان بود. حتی عمه‌ها، خاله‌ها و عمویم نیز ورزشی بودند.»

سریع‌ترین دختر ایران

این‌ها صحبت‌های فرزانه فصیحی سریع‌ترین دختر دوندۀ ایران به «رشد جوان» است. هر جا عبارت «سریع‌ترین مرد یا سریع‌ترین زن» را شنیدید، باید به یاد دوی ۱۰۰ متر سرعت بیفتید. مثلاً وقتی از اوسین بولت جامائیکایی به‌عنوان سریع‌ترین مرد دنیا نام برده می‌شود، به این معناست که او با زمان ۹ ثانیه و ۵۸ صدم ثانیه در دوی صد متر، بهترین رکورد را بین تمامی دوندگان دنیا دارد. رکوردهای فرزانه فصیحی هم تاکنون توسط هیچ‌یک از دوندگان دختر ایرانی تکرار نشده است.

رقابت با صدم‌های ثانیه

یکی از مسائلی که خیلی از مردم با دیدن دوومیدانی تصور می‌کنند، این است که کار دونده‌های سرعت خیلی راحت‌تر است و با تمرین کمتری می‌توان در آن موفق شد. به هر حال دوییدن در مسافت ۱۰۰ متر بسیار راحت‌تر از مسافت‌های ۱۰ کیلومتر استقامت یا ۴۲ کیلومتر «ماراتن» است؛ اما توضیحات فصیحی نشان می‌دهد که شرایط به این شکل نیست:

«شرکت در دوی سرعت، جنگیدن با صدم‌های ثانیه است. مثلاً برای شرکت در مسابقه‌های سالنی قهرمانی جهان، دختران باید در مسابقه ۶۰ متر (که فقط در سالن برگزار می‌شود)، به رکورد ۷/۳۰ ثانیه دست پیدا می‌کردند؛ اما رکورد من ۷/۳۵ ثانیه بود. این مقدار کم در تمرین‌ها مشخص نمی‌شود، اما در رقابت‌های رسمی که از زمان سنج‌های دقیق الکترونیکی استفاده می‌شود، به شکلی دقیق ثبت می‌شود. به این ترتیب دونده شانس حضور در رقابت‌ها را از دست می‌دهد.»

کودک ژیمناست

اما فصیحی چگونه وارد دوومیدانی شد؟ شاید خیلی‌ها فکر کنند او از کودکی در حال دوییدن بوده است و سرعتش هم به مراتب بیشتر از هم‌سن و سالانش. خود فرزانه می‌گوید: «از همان ابتدای کودکی آدم آرامی نبودم و در حقیقت بچه‌بازیگوشی بودم. البته با ورزش، انرژی زیادی را که داشتم تخلیه می‌کردم. ورزش را با ژیمناستیک شروع کردم. در آن زمان ۶-۷ ساله بودم. پس از آن، رشته دوومیدانی را به شکلی جدی ادامه دادم و حتی یک بار در مسابقه‌های کشوری عنوان سوم را از آن خودم کردم.»

مسابقه‌های مدرسه‌ای و دستور معلم فرزانه

سرانجام فصیحی با اصرار معلم خود آماده شرکت در مسابقه‌های دوومیدانی مدرسه‌ها شد. هنوز کم سن و سال بود و چیزی از این رشته نمی‌دانست؛ اما معلم ورزش او اصرار کرد که او در این مسابقه شرکت کند و با تمام قدرت از ابتدا تا انتها بدود. فرزانه ابتدا مخالف بود و حتی گفت که نفس کافی برای این کار ندارد؛ اما معلم ورزش متوجه استعداد فراوان او شده بود و به لطف همین استعداد بود که او نه تنها در مسابقه قهرمان شد، بلکه رکورد مدرسه‌های اصفهان را هم شکست. از این لحظه بود که زندگی ورزشی او تغییر کرد و او وارد دنیای دوومیدانی شد.



یک لژیونر در دوومیدانی ایران

از عبارت «لژیونر» برای ورزشکارانی استفاده می‌شود که در بیرون از کشور خود مشغول فعالیت هستند. معمولاً این عبارت را دربارهٔ فوتبالیست‌ها می‌شنویم. اما فرزانه هم این فرصت را کسب کرد که در لیگ دوومیدانی کشور صربستان مسابقه بدهد. او با پوشش اسلامی در تیم «پارتیزان بلگراد» موفق شد دو بار دیگر رکورد ایران را بهبود بخشد و به نام خود ثبت کند. اگر می‌خواهید متوجه سختی کار او شوید، یک بار مسافت ۶۰ متر را بدوید. ببینید چقدر با رکورد ۷/۲۹ ثانیهٔ سال قبل فصیحی در مسابقه‌های استانبول (ترکیه) فاصله دارید!

سختی‌های کار

برای رسیدن به‌عنوان قهرمانی باید تمرین را در هیچ شرایطی ترک نکرد و صبور بود. فصیحی دربارهٔ محل تمریناتش می‌گوید: «زمانی که در ورزشگاه انقلاب اصفهان تمرین می‌کردم، ناچار بودم در فصل‌های سرد سال، آلودگی هوا و سرما را تحمل کنم؛ زیرا این ورزشگاه پیست سرپوشیده برای تمرین نداشت و در فصل‌های سرد هم هوا به شدت آلوده می‌شد.»

از طرف دیگر، داشتن رقیب قدرتمند می‌تواند باعث رشد و پیشرفت هر ورزشکاری شود. فرزانه اکنون در ایران رقیب ندارد و همین موضوع باعث می‌شود که او کار دشواری برای شکستن رکوردهای خود داشته باشد. اگر روزی در ورزش یا هر کاری، رقیبی سرسخت داشتید که از شما قوی‌تر بود، خدا را شکر کنید؛ زیرا رقابت می‌تواند باعث پیشرفت هر دوی شما شود!

شرکت در المپیک

برای فصیحی هم حضور در المپیک بزرگ‌ترین رؤیای زندگی ورزشی است؛ البته رؤیایی که دستیابی به آن چندان هم آسان نیست: «باید واقع‌بین بود. کسب سهمیهٔ حضور در بازی‌های المپیک بسیار دشوار است، مخصوصاً به این دلیل که برای هر دورهٔ المپیک، رکوردهای ورودی بازی‌ها را کمتر می‌کنند. به این ترتیب، فقط دوندگانی می‌توانند در این رقابت‌ها شرکت کنند که به این رکوردها دست یافته باشند. به هر حال این رؤیا قابل دستیابی است و دختران ایرانی می‌توانند به آن دست پیدا کنند.»

در تابستان سال ۱۳۹۹ که فصیحی

در باشگاه پاس تهران تمرین می‌کرد، دوندگانی که از نزدیک شاهد تمرین‌ها و سرعت گرفتن او بودند، به او لقب «میگ‌میگ» دادند که اشاره‌ای است به یک شخصیت پویانمایی (کارتونی)؛ اما به خاطر سرعت و رکوردهای فرزانه، از او با عبارت «دختر باد» یاد می‌شود. ببینیم خودیش دربارهٔ این لقب چه احساسی دارد؟ او می‌گوید: «قبلاً به لیلا ابراهیمی (قهرمان دوهای استقامت دختران ایران) هم دختر باد می‌گفتند و حالا این لقب را به من داده‌اند. حتی گروهی به من غزال تیزپا گفته‌اند، اما من فرزانه فصیحی هستم. هر جا که بروم و در هر جای مسابقه بدهم، این نام من است و به همین خاطر، لقب‌ها برای من مهم نیستند.»



قدرت

چراغ
رضا هاشمی



والدین امید برای هر چیزی او را سرزنش می کردند. شب پیش برادر کوچک ترش بشقابی را شکست و والدینش سر او داد کشیدند: «اگر وظایف را انجام می دادی و سفره را جمع می کردی ... اگر همان طور که پیش تر به تو گفتیم، بیشتر مراقب بودی ...» و آن قدر ادامه دادند تا امید احساس کرد حالش دارد به هم می خورد! مدتی بعد سراغ تلفن همراه رفت و ماجرا را برای بهترین دوستش تعریف کرد: «آن ها برای کاری که نکرده ام مرا سرزنش می کنند!»
دوستش نوشت: «تعداد کمی از پدرها و مادرها توجه ندارند. احترام به نفست را حفظ کن. از خودت دفاع کن!»



محمد در مدرسه روز بدی را گذرانده بود. دستش انداخته بودند و لقب های زشتی به او داده بودند. سعی کرد توجهی نکنند، اما آن ها ادامه دادند. گاهی احساس می کرد دلش می خواهد با مشت به آن ها حمله کند، یا پا به فرار بگذارد و دیگر به مدرسه برنگردد.

آن شب مادرش درباره روزی که در مدرسه گذرانده بود، پرسید و محمد پاسخ داد: «از مدرسه رفتن متنفرم. از اینکه مرتب سربه سرم بگذارند خسته شده ام.»

مادرش گفت: «می دانی که نمی توانی به مدرسه نروی. باید سعی کنی از حق خودت دفاع کنی.»



وقتی مادر محمد به او می گوید که باید از حق خودش دفاع کند، منظورش چیست؟ آیا باید با دانش آموزانی که دستش می انداختند دعوا کند؟ باید با آن ها بجنگد؟ باید تلافی کند چون کاری می کنند که احساس بدبختی کند؟

وقتی دوست امید به او می گوید که باید احترام به نفسش را حفظ کند، منظورش چیست؟ باید با والدینش حاضر جوابی کند؟ باید برادر کوچکش را کتک بزند چون او را توی در دسر انداخته است؟ باید به اتاقش برود و تا آنجا که زورش می رسد در را محکم پشت سرش به هم بکوبد؟

وقتی پدر مریم به او می گوید که باید از حق خودش دفاع کند، منظورش چیست؟ باید بعد از اینکه معلم دستور داد ساکت شود، باز هم حرف بزند؟ باید به زیبا لگد بزند و امیدوار باشد او هم صدایش دربیاید؟ باید به دفتر مدرسه برود و از رفتار معلمش شکایت کند؟ آیا هرگز کسی به شما گفته است که از حق خودت دفاع کن؟

مریم در کلاس ساکت نشسته بود و تمرین های ریاضی را حل می کرد و سرش به کار خودش بود که زیبا بدون دلیل از زیر میز به او لگد می زد. مریم فقط یک کلمه می گوید: «بس کن!» حتی با صدای بلند هم نمی گوید.

ولی معلمشان فوری دستور می دهد که برای تنبیه بعد از پایان مدرسه باید یک ساعت اضافی بماند! مریم سعی می کند توضیح بدهد، اما معلم می گوید: «نمی خواهم حرفی بشنوم.»
در این میان زیبا با لبخندی روی صورتش آنجا نشسته است. سر میز شام، مریم ماجرا را برای خانواده اش تعریف می کند. پدرش می گوید: «تو قانون شکنی کردی، هر چند به نظر می رسد که از روی قصد نبوده است. معلمت عادلانه رفتار نکرده است. تو باید از حق خودت دفاع کنی.»

- از حق خود دفاع کردن و احترام به نفس داشتن به معنای تلافی کردن نیست.
- به معنای رئیس بازی درآوردن، خودبین بودن و گستاخی نیست.
- به این معنا نیست که هر چه دلتان خواست بگویید و هر رفتاری که خواستید انجام دهید.
- عزت نفس داشتن به معنای این است که بدانید کی هستید و برای چه سرافرازید و با خودتان صادقید.
- به معنای این است که بدانید چطور سخن گوی خودتان باشید و زمانی که حق با شماست حرفتان را بزنید.
- به معنای این است که به غیر از خدا همیشه کسی را کنارتان دارید و آن شخص کسی نیست جز خودتان.



شخصی

در شماره‌های امسال مجله «رشد جوان» به آموزش فصل‌های قدرت شخصی می‌پردازیم تا در نهایت بتوانیم عزت نفس را در شما تقویت کنیم. داشتن احترام به نفس به معنای افتخار کردن به خودمان است و بدون آن، هر شخصی درباره‌ی خودش شک می‌کند و در برابر زور اطرافیانش فرومی‌ریزد.

احساس پستی و بی‌ارزشی می‌کند و شاید به سوی مشکل‌های دیگر سوق داده شود. با داشتن عزت نفس، شما از درون احساس امنیت می‌کنید، مشتاق هستید تا به‌طور مثبت خطر کنید. مسئولیت بیشتری در قبال کردارتان بپذیرید، با تغییرها و مبارزه‌های زندگی روبرو شوید و در برابر واپس‌زدگی، طردشدن، نوسیدی و شک مقاوم باشید.

عزت نفس به معنای خودبینی نیست. تکبر و برتری‌طلبی هم نیست و بدبختانه بیشتر وقت‌ها با هر سه مورد به اضافه‌ی خودپرستی، خودپسندی و گستاخی نیز به اشتباه گرفته می‌شود. شاید شما شنیده باشید که عزت نفس زیاد خوب نیست. حقیقت دارد. تشویق‌های بی‌جا و مداوم، تملق و چاپلوسی و باد کردن ارزش شخصی و اجتماعی خوب نیست، اما آن‌ها ربطی به عزت نفس ندارند. احترام به نفس بر اساس واقعیت‌ها و حقایق است، درباره‌ی دستاوردها و شایستگی‌هاست. هر قدر احترام به نفس بیشتر و قوی‌تر باشد، شما راحت‌تر می‌توانید راهنان را درون اجتماع بگشایید.

تکبر، گستاخی و خودبزرگ‌بینی نتیجه‌ی غرور ذاتی نیستند، بلکه نتیجه‌ی تحقیر دیگران‌اند. در واقع غرور از لذت‌ها، دستاوردها، مهارت‌ها و توانایی‌هایمان ناشی می‌شود و درباره‌ی کوچک کردن دیگران نیست. بیشتر وقت‌ها، تحقیر کردن دیگران به لباس مبدل غرور در می‌آید، هر چند دروغین است. وقتی به دیگران اهانت می‌کنیم و آن‌ها را زبردست خودمان می‌بینیم، نسبت به آن‌ها احساس برتری می‌کنیم. اهانت کردن به آن‌ها به ما اجازه می‌دهد به‌طور مداوم بکوشیم کسی را بیابیم تا نسبت به او احساس برتری کنیم؛ کسی که او را کوچک کنیم تا خودمان را بالا ببینیم.

ریشه‌ی اهانت درون دو مشکل بزرگ قرار دارد: خشونت و گردن‌کلفتی. آن گردن‌کلفتی که دست می‌اندازد، مسخره می‌کند و با آزارهایش دیگران را به ستوه می‌آورد، شخصی نیست که عزت نفس مثبت داشته یا صاحب غرور ذاتی باشد. این‌طور افراد مهارت اجتماعی ندارند، همدرد نیستند و شاید مشکل‌های جدی دارند. مثلاً والدین یا خواهر و برادری دارند که آن‌ها را تحقیر می‌کنند، نسبت به آن‌ها خشن هستند یا با خشم عمیق درونی و حسادت به موفقیت دیگران مواجه‌اند و در حال تجربه‌ی تنهایی عمیق هستند. گردن‌کلفت باور دارد که احساس، خواست و نیاز دیگران مهم نیست و نسبت به دیگران احساس اهانت‌آمیز دارد.

زمانی که تحقیر کردن با احساس ناتوانی و شرمساری توأم می‌شود، غالباً به سوی خشونت گرایش پیدا می‌کند. در اینجا عزت نفس مقصر نیست. بلکه نبود عزت نفس مثبت، سوق دهنده بعضی افراد به سوی نادرستی، خشونت و حتی رفتارهای نومیدانه است. زمانی که به خودمان کمک می‌کنیم تا عزت نفس داشته باشیم، نمی‌آموزیم تا دیگران را کوچک ببینیم و دیگران را تحقیر کنیم. یاد می‌گیریم از درون احساس غرور کنیم و احساس خوبی درباره‌ی خودمان داشته باشیم.

عزت نفس چیزی نیست که با آن متولد شویم. چیزی است که آن را می‌آموزیم. ما باید عزت نفس مثبت را در خانه و مدرسه، همراه با مهارت نوشتن و خواندن و ریاضی بیاموزیم.



آنچه که برای سرفراز بودن و دفاع از خودتان لازم دارید اگر بخواهید نقاشی بکشید، به رنگ، قلم‌مو و بوم احتیاج دارید. اگر بخواهید کتاب بنویسید، به یک نظریه، کاغذ، مداد و زمان برای نوشتن نیاز دارید. اگر بخواهید سرفراز باشید و از حقتان دفاع کنید، باید توانایی شخصی و عزت نفس مثبت داشته باشید. ما به شما می‌گوییم که چگونه توانایی شخصی کسب کنید. بخش مهم قدرت شخصی، شناخت خودتان است. تا زمانی که ندانید چه کسی هستید و چه چیزهایی برایتان مهم است نمی‌توانید از حق خودتان دفاع کنید.



چگونه قدرت شخصی

به دست آورید

و از آن استفاده کنید.

وقتی کلمه‌های «قدرت شخصی» را می‌شنوید، فکر می‌کنید به چه معناست؟

الف) قدرتمندتر از دیگران بودن؟

ب) باهوش‌تر از دیگران بودن؟

پ) بهتر از دیگران بودن؟

ت) پولدارتر از دیگران بودن؟

ث) مشهور بودن مانند قهرمانان؟

ج) تمام موردهای بالا؟

وقتی از قدرت شخصی صحبت می‌کنیم، منظورمان هیچ‌کدام از آن‌ها نیست. قدرت شخصی به معنای احساس امنیت و اعتماد به نفس درون خودتان است. هر کسی می‌تواند قدرت شخصی داشته باشد حتی یک کودک. شما می‌توانید بیاموزید چگونه آن را کسب کنید و از آن بهره بگیرید. مهم نیست هم‌اکنون چه احساسی دارید، می‌توانید بیاموزید احساس امنیت و اعتماد به نفس داشته باشید.

زمان می‌برد و نیاز به صبوری دارد. شاید لازم باشد شهامت تغییر زندگی‌تان را داشته باشید. اما می‌توانید!

مانند سال که چهار فصل دارد، قدرت شخصی دارای چهار بخش است:

۱. مسئول باشید؛

۲. انتخاب کنید؛

۳. خودتان را بشناسید؛

۴. قدرت را کسب کنید و آن را

در ارتباط‌هایتان و زندگی‌تان

مورد استفاده قرار دهید.



درس پلیسی

مزیت های تحصیل در دانشگاه علوم انتظامی امین

۱. دانشجویان از همان ابتدای ورود به استخدام رسمی درمی آیند.
 ۲. ضمن دریافت کمک هزینه تحصیلی از امکاناتی همچون خوابگاه، پوشاک، غذای بیمه خدمات درمانی و وام مسکن بهره مند می شوند.
- فارغ التحصیلان دوره کارشناسی، ضمن دریافت مدرک تحصیلی مورد تأیید وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، به درجه سستون دومی نائل می آیند. منابع آزمون دانشگاه علوم انتظامی امین برای دوره افسری
- معارف اسلامی، ادبیات فارسی، زبان انگلیسی، زبان عربی، تست هوش و اطلاعات عمومی.

به
خواست شما مخاطبان عزیز
از دفتر مجله «رشد جوان»، در این دو
صفحه از مجله در هر شماره به معرفی یکی از
دانشگاه های ایران می پردازیم. در این شماره به
مناسبت ۱۳ مهر، روز نیروی انتظامی، به معرفی این
دانشگاه پرداخته ایم.
تا شما در انتخاب رشته تحصیلی و دانشگاه
خود آگاهانه تر قدم بردارید.

میان بر

سیامک آرمان

برخی
از اصلی ترین
رشته های علوم انتظامی
عبارت اند از: انتظامی
اطلاعات

مهندسی
اداری و مالی
خدمات پشتیبانی
ارتباطات انتظامی
کشف جرائم

شرایط

اختصاصی دانشگاه امین

- داوطلبان باید دارای مدرک تحصیلی دیپلم، پیش دانشگاهی یا محصل سال دوازدهم رشته های علوم ریاضی، تجربی، انسانی و معارف اسلامی باشند.
- حداقل قد داوطلبان پسر باید ۱۷۰ سانتی متر باشد.
- حداقل معدل برای ثبت نام در رشته های ریاضی، تجربی و معارف ۱۳ و برای رشته انسانی ۱۴ است.

این دانشگاه

در سال ۱۳۲۳ با عنوان «آموزشگاه عالی شهربانی» رسماً فعالیت خود را آغاز کرد و از دی ماه سال ۱۳۳۸ به «دانشکده افسری شهربانی» تغییر نام یافت. متعاقباً با اجازه نامه وزارت کشور در همان سال به «دانشگاه پلیس» تبدیل شد. در سال ۱۳۷۰ «نیروی انتظامی جمهوری اسلامی» (ناجا) با ادغام سازمان های شهربانی، ژاندارمری، کمیته انقلاب اسلامی و پلیس قضایی شکل گرفت و «دانشگاه علوم انتظامی» با سازمان و ساختاری جدید به وجود آمد که در سال ۱۳۸۶ عنوان «دانشگاه» برای این واحد آموزشی مورد تصویب قرار گرفت.

در حال حاضر دانشگاه علوم انتظامی دارای شش دانشکده تخصصی، یک مجتمع آموزش عالی ویژه آموزش پلیس زن و پنج مرکز آموزشی است. برای مثال، در «دانشکده علوم و فنون اطلاعات و آگاهی» گروه های آموزشی کشف علمی جرائم، اطلاعات، مبارزه با مواد مخدر، علوم اجتماعی، تشخیص هویت و علوم پزشکی و حفاظت مستقر هستند. همچنین کارگاه های آموزشی تخصصی بررسی صحنه جرم، انگشت نگاری، عکاسی و فیلم برداری جنایی، مواد مخدر، آزمایشگاه تحقیقات جنایی، مصاحبه و بازجویی، و کارگاه پشتیبانی و عملیات در این دانشکده فعالیت دارند و آموزش های لازم را به دانشجویان ارائه می کنند. و یا «دانشکده فرماندهی و ستاد» به منظور تربیت و تأمین فرماندهان و مدیران سطوح میانی و عالی نیروی انتظامی در اردیبهشت ماه سال ۱۳۷۲ تأسیس شد و دانش آموختگان آن قابلیت طرح ریزی و هدایت عملیات مشترک انتظامی را به منظور حفظ و برقراری نظم و امنیت کسب می کنند.

این دانشگاه در دوره های تحصیلی کاردانی، کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا مشغول فعالیت است. تمام دانشجویان در دوره های کاردانی و کارشناسی ۲۱ واحد به غیر از درس های مصوب وزارت علوم، تحقیقات و فناوری را به عنوان «درس های سال تهیه» (فقط درس های نظامی) طی می کنند. همچنین درس های مهارتی از قبیل شنا، رانندگی، آمادگی جسمانی، دفاع شخصی و ... را همه دانشجویان باید در طول دوره طی کنند و گواهی نامه مربوط را اخذ کنند. به غیر از دوره های مصوب، دوره های داخلی در دوره های کاردانی، کارشناسی، کارشناسی ناپیوسته و کارشناسی ارشد برای ارتقای سطح علمی کارکنان نیروی انتظامی (از طریق آزمون داخلی) برگزار می شود.



لطفاً بارکد را اسکن کنید!

از سال ۱۳۷۸ راهاندازی شد و آموزش‌های درجه‌داری، دانش‌آموختگی و تخصصی را برای رشته‌های گوناگون نیروی انتظامی ارائه می‌دهد. علاوه بر درس‌های مصوب وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، درس‌های تخصصی و ورزش‌های رزمی و تخصصی نیز به‌منظور تقویت قوای جسمانی و کسب مهارت‌های لازم در ورزش‌های رزمی و دفاع شخصی قرار داشته‌اند. این پلیس هم در بعد مهارتی آموزش‌های کامل را برنامهریزی‌های انجام‌شده به این شکل است که زنان پلیس هم در بعد مهارتی آموزش‌های کامل را ببینند و هم در بعد علمی در جایگاه قابل قبولی قرار داشته باشند. این یعنی زنان پلیسی که از این مجتمع فارغ‌التحصیل می‌شوند، حتماً باید در یکی از ورزش‌های سه‌گانه رزمی، شامل تکواندو، جودو یا کاراته، کمریند و قابل قبولی بر خور دارند و هم‌زمان مهارت بسیار خوبی در زمینه تیراندازی و رانندگی دارند. در مجموع اخذ درجه نظامی برای زنان هیچ سسفی ندارد، ولی تا امروز سرهنگ خانم می‌توانند برای ورود به حرفه پلیسی، فرایند ثبت‌نام دانشگاه علوم انتظامی کوثر را انجام دهند. این دانشگاه زیرمجموعه دانشگاه علوم انتظامی امین است اما فقط به داوطلبان خانم اختصاص دارد. همان‌طور که گفته شد، علاقه‌مندان تحصیل در رشته‌های دانشگاه افسری علوم انتظامی امین می‌یابند، در آزمون ورودی دانشگاه شرکت کنند و دانشگاه کوثر مخصوص خواهران نیز از این امر مستثنا نیست.

نکات جالب:

۱. تمامی مراحل ثبت‌نام و تکمیل فرم استخدام دانشگاه علوم انتظامی امین به‌صورت کاملاً اینترنتی و رایگان است.
۲. تحصیل در آن شبانه‌روزی است.
۳. به دلایل امنیتی در دانشگاه علوم انتظامی امین استفاده از گوشی هوشمند مجاز نیست.

نحوه ثبت‌نام در دانشگاه علوم انتظامی امین

ثبت‌نام به‌صورت مستقل و از طریق پایگاه اطلاع‌رسانی نیروی انتظامی به آدرس «police.ir» انجام می‌گیرد. داوطلبان ابتدا می‌باید وارد سایت شوند، روی گزینه «گزینه» کلیک کنند و پس از طی تمام مراحل ثبت‌نام، کد رهگیری دریافت دارند. اما متقاضیان می‌توانند در کنکور سراسری شرکت کنند، اما سراسری، کد رشته‌های مربوط به این دانشگاه در دفترچه انتخاب رشته کنکور وجود ندارد. داوطلبان می‌باید هر زمان که این دانشگاه اقدام به جذب نیرو اقدام کرد، در آزمون ورودی آن شرکت کنند و در صورت قبولی در آزمون، مراحل بعدی (مصاحبه، گزینش و...) را بگذرانند.



آیا شرایط ثبت‌نام دانشگاه امین و کوثر برابر است؟

- خیر، بعضی از شرایط ذکر شده برای دانشگاه‌های کوثر و امین، مانند شرایط قد، سن و... دارای تفاوت‌هایی هستند. مثلاً حداقل قد قابل قبول در دانشگاه آزمون پذیرش دانشجو در دانشگاه افسری کوثر به‌طور مدام و سالانه انجام نمی‌پذیرد. این نیروی انتظامی به آدرس «police.ir» اطلاعیه خود را مبنی بر پذیرش دانشجویان واجد شرایط منتشر می‌سازد. بدین ترتیب نمی‌توان در خصوص ثبت‌نام دانشگاه افسری کوثر زمان دقیقی را اعلام کرد. چنانچه این دانشگاه خواستار پذیرش دانشجو باشد، معمولاً چند ماه قبل از تاریخ آزمون، زمانی را در دانشگاه‌های علوم انتظامی به رشته «رسته» گفته می‌شود. در دانشکده انتظامی کوثر نیز رسته‌های متفاوتی مانند راهنمایی و رانندگی، آگاهی، انتظامی و غیره وجود دارند، اما برای زنان مثلاً رسته مرزبانی یا رسته‌های دیگری که مرتبط با زنان نیست، وجود ندارد. زنان بیشتر در رسته انتظامی که یک رسته مادر است و در حدی که نیاز باشد، در رسته‌های اطلاعات و آگاهی حضور دارند. زنان ابتدا دوره عمومی را می‌گذرانند و بعد از آن، با توجه به شرایط جسمی و ... مشخص می‌شود که دانشجوین در کدام رسته ادامه تحصیل بدهند.

۱۳ مهرماه روز نیروی انتظامی مبارک باد.

لن نرحل!

زنان فلسطینی در خط مقدم مبارزه با رژیم غاصب صهیونیستی

در این اتفاقات برای اولین بار شبکه‌های اجتماعی بازوی کمک فلسطینیان بودند. مونا توانست با پخش فیلم‌های مؤثر همراه با ترجمه و گفت‌وگوهای طولانی و تأثیرگذار از این پلتفرم‌ها به خوبی در جهت اطلاع‌رسانی استفاده کند. انتشار تصویرهایی که هر شب از رخدادها و دستگیری‌های محله (دستگیری جوانان با لبخند) گرفته می‌شود، بیشتر به دیده‌شدن جنبش و حمایت از بازپس‌گیری محله شیخ جراح کمک کرد.

مونا در مصاحبه‌هایش درباره نقش زنان فلسطینی و تأثیر آن‌ها در مقاومت توضیحات بسیار جالبی می‌دهد. او اعتقاد دارد که زنان، چه در تربیت فرزند و انتقال آرمان‌های فلسطینی و چه در مبارزه عملیاتی، مثل آنچه که خودش در بخش رسانه‌ای انجام می‌دهد، در خط مقدم مقاومت هستند.

ما دست‌بردار نیستیم!

اختلافاتی که پس از اتفاقات محله شیخ جراح در مسجدالاقصی رخ داد، مثل یک دومینو در شکل‌گیری جنگ و مطرح‌شدن بحران محله شیخ جراح عمل کرد و باعث شد یکی از شرط‌های آتش‌بس، توقف اشغال محله شیخ جراح باشد.

در این زمان با اینکه غزه تحت آتش شدید رژیم صهیونیستی بود و موشک‌های حماس هم به سرزمین‌های اشغالی برخورد می‌کردند، باز محله شیخ جراح در صدر اخبار بود و متوقف‌نشدن این جریان حاصل تلاش فعالانی مثل مونا بود که اجازه ندادند واقعه محله شیخ جراح به یک اتفاق گذرا تبدیل شود.

مونا تعریف می‌کند که در این مقاومت و حضور هر روزه در این محله و برگزاری مراسم گوناگون، شهرک‌نشینان اسرائیلی اجازه داشتند اسلحه حمل کنند، با ساکنان محله برخورد کنند، پلیس حامی داشتند و افرادی را که همراه با او برای حمایت از جنبششان تجمع برگزار می‌کردند، سرکوب می‌کردند؛ آن هم با شوک الکتریکی، بمب‌های صوتی و ضرب و شتم بسیار. ولی مونا و هم‌زمانش بسیار ثابت‌قدم بودند و حتی در پیامی مطرح کردند که با وجود همه تخلفات، حملات و ... دست‌بردار نیستند و از جلوی خانه‌هایشان کنار نمی‌روند.

در طول فعالیت‌های این جنبش، دنبال‌کننده‌های صفحه اینستاگرام مونا از ۱۳ هزار نفر به بالای یک میلیون نفر رسید و شاید زمانی که شما این گزارش را می‌خوانید، تعدادشان بیشتر هم شده باشد.

یکی از عواملی که به شکل‌گیری جنگ امسال رژیم صهیونیستی با حماس و غزه منجر شد، اختلاف بر سر تخلیه و اشغال محله «شیخ جراح» است. پیشرو رسانه‌ای این محله منی‌الکرد، دختر یکی از خانواده‌های بزرگ این منطقه به همراه برادر دوقلویش محمد است و تصویر پدرش از تصویرهای شاخصی است که در جهان با عنوان «لن نرحل» یعنی «از اینجا نمی‌رویم» منتشر شده‌اند.

انتشار یک فیلم موجب شناخته‌تر شدن مونا در سطح جهانی شد. در این فیلم او به یک صهیونیست می‌گوید: «تو داری خانه مرا می‌دزدی!» و آن صهیونیست جواب می‌دهد: «اگر من ندزدم یک نفر دیگر می‌دزد.» با همین فیلم او توانست به خوبی صهیونیسم را به زبان ساده به تمام جهان معرفی کند و شکست مسیر سازش با آنان را نشان دهد. مونا کمتر از ۲۵ سال دارد و از دانشگاه «بیرزت» مدرک لیسانس رسانه دارد.

پوشش لحظه به لحظه اعتراضات شیخ جراح

مونا و دوستانش سال‌هاست به موضوع اشغال اعتراض می‌کنند. این اعتراض‌ها مبنی بر حکم غیرقانونی رژیم صهیونیستی در تخلیه خانه‌ها و تسخیرشان توسط شهرک‌نشینان اسرائیلی است. مسلمانان در آن محله پیش از ماه مبارک رمضان صبحانه برقرار می‌کردند، نماز جماعت می‌خواندند و در ایام ماه مبارک رمضان هم مراسم افطاری داشتند. آن‌ها هر شب زمان‌بندی مشخصی برای تجمعات تعیین می‌کردند و مونا هم در صفحه شخصی‌اش گزارش برگزاری همه این تجمعات را منتشر می‌کرد. این فیلم‌ها دختر جوان فلسطینی را به رهبر رسانه‌ای محله شیخ جراح تبدیل کرده است. او صدای اعتراض فلسطینیان این محله را به کل جهان می‌رساند و سبب شده است هشتک «#نقذوا_حی_شیخ_جراح» هشتکی جهانی شود.

وقتی حماس صدای درخواست مونا و دوستانش را شنید

پس از این اعتراض‌ها و تجمع‌ها در «مسجدالاقصی»، اعتراض‌های متعددی به ورود و خروج به مسجدالاقصی و بحث در مورد نماز و ماه رمضان در مسجدالاقصی پیش آمد که کمک کرد، جریانی که مونا شروع کرده بود، دیده شود. در این بین حماس هم به درخواست مونا و دوستانش و فلسطینیانی که در این منطقه بودند، پاسخ مثبت داد. مهلتی را مشخص کرد و ضمن آن تهدید کرد که رژیم صهیونیستی باید طی این مدت منطقه را تخلیه کند. بیت‌المقدس را در اختیار مسلمانان قرار دهد و امنیت را برای نمازگزاران و روزه‌داران فلسطینی برقرار کند. در نهایت این تنش‌ها موجب ۱۲ روز جنگ سنگین و شدید بین حماس و اهالی سرزمین اشغالی با شهرک‌نشینان صهیونیستی شد که حماس توانست ضربات بی‌سابقه‌ای را به آن‌ها وارد کند.





۲۹ هزار دلار هم به خاطر این تخلف باید می‌پرداختند. فیلم معروفی هم که از مونا منتشر شد که به یک صهیونیست می‌گوید تو خانه‌ مرا دزدیدی، در واقع به این خاطر است که حیاط این خانه مشترک است بین خودشان و چند اشغالگر صهیونیست که شهرک‌نشینانی هستند که به آنجا آمده‌اند.

از سال ۲۰۰۹ دادگاه صهیونیستی به شهرک‌نشینان مجوز سکونت در آن اتاکی را که در سمت دیگر حیاط ساخته شده است، می‌دهد. این باعث می‌شود خانواده‌الکرد از همان موقع مورد آزار و اذیت این افراد قرار بگیرند. مثلاً دروازه‌های اصلی خانه‌شان را شکسته‌اند، یا نقاشی‌های روی دیوارهایشان را خراب کرده‌اند. حصارکشی، آتش‌زدن برخی از وسایل خانواده‌کراد و حتی دیوارنوشته‌هایی علیه عرب‌های ساکن آن منطقه، از دیگر آزارهای شهرک‌نشینان صهیونیستی برای آن‌ها بوده است.

بعد از این اتفاق و از دست رفتن نیمی از خانه، بسیاری از فلسطینی‌ها با آن‌ها اعلام هم‌بستگی کردند و حتی افرادی بوده‌اند که برای مبارزه با صهیونیست‌ها در حیاط غضب‌شده‌ خانه، وارد مبارزه تن به تن شده‌اند.

خانواده‌ مونا یکی از ۲۸ خانواده‌ فلسطینی است که سال ۱۹۵۶ آواره و در این منطقه ساکن شدند. ولی پس از عقب‌نشینی سال ۱۹۶۷ و اشغال شهرها توسط اشغالگران، رژیم صهیونیستی به ساکنان این منطقه اخطار داد که سندهای شما غیرقانونی است! در صورتی که سند به فلسطینی‌ها تعلق دارد. اما در این مورد رژیم صهیونیستی اعتقاد دارد که این زمین‌ها



متعلق به آنان نیست و باید این زمین‌ها را پس بگیرند، در صورتی که چنین نیست.

مونا هنوز هم با اسلحه‌ دوربینش در حال اطلاع‌رسانی از محله‌ شیخ جراح است و حالا مخاطبان میلیونی‌اش منتظرند روایت‌های او را ببینند. دختری که این روزها قهرمان رسانه‌ای فلسطین است.

بی‌نوشته: ۱. در این گزارش به منظور خوانش آسان‌تر و به سبب آوای مشترک نام کوچک منی را مونا می‌نویسیم.

در این مدت صهیونیست‌ها به دنبال مسدودکردن صفحه‌ اینستاگرام او بودند. اما او لحظه به لحظه اتفاقات محله‌ شیخ جراح را در اینستاگرام پوشش می‌داد.

مونا با اینکه بسیار جوان است، از نسل قدیم فلسطینی‌ها نیست و تجربه‌های اشغالگری در سال ۱۹۴۸ را نچشیده، و بسیاری از تجربه‌های سال‌های گذشته فلسطین را به چشم ندیده، اما از نسلی است که مقاومت برایشان جدی است و نمی‌خواهند در برابر اشغالگری رژیم صهیونیستی سکوت گذشتگان‌شان را تکرار کنند.

در واقع مونا و دوستانش با واقع‌گرایی متوجه شدند، رژیم صهیونیستی به هیچ‌وجه هیچ حقی برای آن‌ها قائل نیست و حقوقشان را هیچ‌گاه در نظر نخواهد گرفت و محله‌ شیخ جراح تنها نمونه‌ کوچکی از اشغال کل فلسطین است. آن‌ها معتقدند اگر اتفاق خوبی برای محله‌ شیخ جراح نیفتد، در سایر بخش‌های قدس نیز اتفاق خوبی رخ نخواهد داد و رژیم صهیونیستی هیچ ابایی ندارد که بقیه‌ خانه‌های فلسطینیان را هم غصب کند.

زنان جهان مقاومت را از زنان فلسطینی بیاموزند

مونا در یکی از مصاحبه‌هایش می‌گوید مادر بزرگش در سال ۱۹۴۸ از «حیفا» آواره شد و اگر چه این آوارگی بسیار رنج‌آور بود، اما استواری و مقاومت را به آن‌ها آموخت. حالا مونا نیز از مادر بزرگش این روحیه را به ارث برده است. مونا در مصاحبه‌ای دیگر نیز گفت: «زن فلسطینی نماد پایداری و مقاومت است و زنان جهان باید مقاومت را از زنان فلسطینی بیاموزند.» مونا معتقد است محله‌ شیخ جراح متعلق به همه‌ فلسطینیان است و جوانان فلسطینی اجازه نمی‌دهند که فاجعه‌ دوباره‌ای مثل فاجعه‌ سال ۱۹۴۸ برای فلسطینیان تکرار شود.

او در یکی از پست‌های اینستاگرامش نوشته است: «زن‌ها با نقاشی‌هایی که بر دیوارهای این محله‌ها می‌کشند، سعی می‌کنند که تصویری از مقاومت را حتی اگر شده فقط روی دیوار خانه‌ها، نگه دارند. نقش‌هایی چون پرچم و نقشه‌ فلسطین، کودکان، زنان، مشت و... بر دیوارها نشان می‌دهد که زنان فلسطینی در جنبش بازپس‌گیری محله‌ شیخ جراح شریک هستند و تلاش می‌کنند دادگاه‌ها به نفع آن‌ها رأی دهند.»

اشغال خانه به خانه

هرکدام از خانه‌های محله‌ شیخ جراح داستانی دارند. داستان مونا و خانواده‌اش این است که آن‌ها پس از اشغال خانه‌شان توسط صهیونیست‌ها، ۷۰ سال پیش به این منطقه آمده‌اند و از آن زمان این خانه را داشته‌اند. پدرش پس از تلاش فراوان و گرفتن مجوزهای بسیار، تصمیم می‌گیرد که یک اتاق به خانه اضافه کند. اما وقتی ساخت‌وساز تمام می‌شود، قاضی دادگاه صهیونیست‌ها حکمی صادر می‌کند که خانه به بهانه نداشتن مجوز توقیف شود و خانواده و فرزندان‌شان از قسمتی از خانه که اتاق جدید در آن ساخته شده بود، محروم شوند و در واقع این نیمی از خانه بوده است. در عین اینکه

ما را به چشم سر مبین!

راه صحیح صحبت کردن با نابینایان

آخرین روزهای سال بود. دانش آموزان، به خصوص خوابگاهی‌ها، از رسیدن تعطیلات و دیدن خانواده‌ها خوشحال بودند. البته در این میان غرولندهایی هم شنیده می‌شد که: خانم معلم حوصله رفت‌وآمد و مهمانی را نداریم. پرسیدم: «چرا؟ دید و بازدید سبب طول عمر است و اصلاً حال و هوای آدم را عوض میکند.» یکی از شاکیان گفت: «خانم، چه حال و هوایی؟! من که خیلی احساس تنهایی می‌کنم. یا همه سرشان توی گوشی است یا مشغول گفت‌وگو با هم هستند.»

گفتم: «خب شما هم گوشی دارید، شما هم می‌توانید در گفت‌وگوها شرکت کنید.» زهرا، شاکی دیگر، گفت: «اگر سرمان در گوشی باشد که انگار دیگر وجود نداریم! همین طوری هم در جمع‌ها اصلاً ما را نمی‌بینند.»

دنیا، در تأیید زهرا، اضافه کرد: «گاهی افراد با ایما و اشاره صحبت می‌کنند. من خیلی ناراحت می‌شوم.» سر درد دل باز شد و دیدم این مشکل همه است. گفتم: «بچه‌ها، من هم مثل شما درگیر این مشکلات و مسائل بوده و هستم. زمان بچگی، من هم ناراحت می‌شدم. بعدها فهمیدم، همه افراد حتی خود ما از کودکی یاد گرفته‌ایم، از زبان بدن برای مکالمه استفاده کنیم؛ حرکات بدنی مثل بالا و پایین آوردن شانه‌ها و سر، برای تأیید یا مخالفت با چیزی. با چشم و آبرو و با ایما و اشاره حرف زدن دیگران همیشه به این منظور نیست که ما از موضوع بحث آگاه نشویم. شیوا گفت: «ولی ما ناراحت می‌شویم.»

گفتم: «قبول دارم خانواده‌هایی که فرزند نابینا دارند، از ابتدا باید این موضوع را رعایت کنند و به اطرافیان هم گوشزد کنند.»

اما می‌دانی دخترم، کنار گذاشتن عادت‌هایی که ذاتی انسان است یا با آن بزرگ‌شده، کار آسانی نیست. البته گاهی یک اشاره سر و دست کار صد سخنرانی را می‌کند.

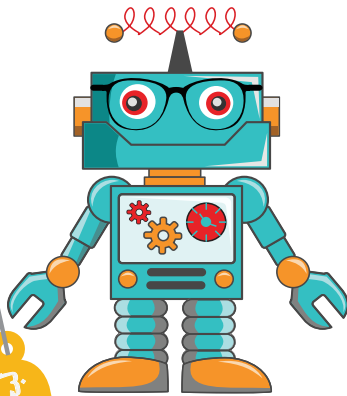
می‌توانیم در برخی جمع‌های خودمان دوستانه این موضوع را تذکر دهیم. کنار رفتن از جمع‌ها راه‌حل مسئله نیست. چرا که در آینده نیز چنین اتفاقاتی در دانشگاه و یا محل کار پیش خواهد آمد. آن وقت هم نمی‌خواهی در جلسات مهم به عنوان یک کارشناس و متخصص در رشته‌ات شرکت کنی؟

جایی که فکر می‌کنی با تو به زبان اشاره صحبت می‌کنند، با روی و لحن خوش بگو: من متوجه اشاره‌های شما نمی‌شوم، لطفاً با کلام با من صحبت کنید.

به این وسیله فرهنگ‌سازی خواهی کرد و آن‌ها هم به دوستانشان یاد خواهند داد که با یک فرد نابینا نباید با ایما و اشاره صحبت کرد.



انسان‌های خانگی



لبخند جوان
علی زرااندوز

الان مدتی است که ژن انسان‌ها (که میلیون‌ها سال قبل منقرض شده بودند) توسط سرور مرکزی شهر ربات‌ها شبیه‌سازی شده و انسان‌ها برای کمک به ما ربات‌ها، دوباره روی کره زمین پا گذاشته‌اند. پدرم می‌گوید این خیلی اتفاق خوبی است، چون از وقتی انسان‌ها برای کمک به ربات‌ها شبیه‌سازی شده‌اند، او دیگر در کارخانه کار نمی‌کند. می‌نشیند و آنتی‌ویروسش را به‌روز می‌کند و انسان‌ها به جای او کار می‌کنند!

مادر هم گفت پدر باید زودتر به فکر خریدن یک انسان باشد تا در کارهای خانه به او کمک کند. چون کمر مادر زیر بار شارژ کردن باتری‌های ما خم شده است! البته پدر بزرگ نظر دیگری داشت که وقتی همه رفتند، یواشکی به من گفت. پدر بزرگ معتقد است ما ربات‌ها ساخته دست انسان‌ها هستیم و درست نیست این طوری با کسانی که ما را از یک ماشین حساب ساده به اینجا رسانده‌اند، رفتار کنیم. او در پایان حرف‌هایش از قول یکی از همین آدم‌ها که میلیون‌ها سال قبل زندگی می‌کرد، جمله‌ای گفت که راستش من هر چه آن را پردازش کردم، چیزی ازش سر در نیاوردم. پدر بزرگ گفت:

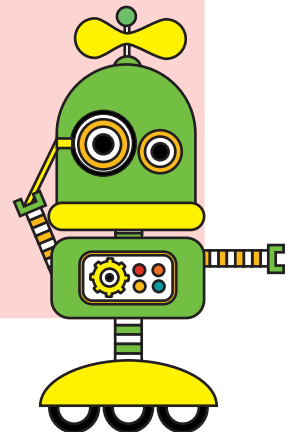
معرفت نیست در این قوم خدا را سببی
تا برم گوهر خود را به خریدار دگر!

از وقتی انسان‌ها وارد دنیای ما ربات‌ها شده‌اند، درس‌های زیادی برایمان ایجاد شده؛ به خصوص برای ما ربات‌های محصل. امروز یکی دیگر از بچه‌های کلاس که مشق‌هایش را می‌داد یک انسان برایش بنویسد و خودش می‌رفت دنبال بازی فیفا سه میلیون و نه صد، لو رفت. آقا معلم از والدینش خواست برای انسانی که در خانه دارند، قفل دانش‌آموز تعریف کنند تا جلوی سوء استفاده‌های بعدی (به‌خصوص در روزهای نزدیک امتحان) گرفته شود!

انسان‌ها هنوز نیامده، دنیای فیلم‌های سینمایی‌مان را هم تسخیر کرده‌اند. سینما و تلویزیون پر شده از فیلم و سریال‌هایی که در آن‌ها پیش‌بینی می‌شود در آینده انسان‌ها علیه ربات‌ها شورش می‌کنند، قدرت را به دست می‌گیرند و ربات‌ها را به بردگی می‌گیرند و در خانه‌ها و کارخانه‌هایشان از آن‌ها بیگاری می‌کشند. یک خاصیت ترسناک دیگر انسان‌ها که در فیلم‌ها دیده می‌شود این است که انسان‌ها بر خلاف ما ربات‌ها، اگر آسیب ببینند، خودبه‌خود خوب می‌شوند. در حالی که ما ربات‌ها باید عضو آسیب‌دیده را عوض کنیم یا اگر قابل تعویض نباشد برای همیشه ما را خاموش می‌کنند!

راستی یادم رفت بگویم تماشای فیلم‌های آدم‌ها، به خاطر ترسناک بودنشان، برای ما دانش‌آموزان ممنوع است. ولی من امشب یواشکی خودم را به خاموشی زدم و فیلمی را که از تلویزیون پخش می‌شد دیدم. وسط‌های فیلم آن قدر ترسیدم که تمام تراشه‌های روی دستم سیخ شدند و سر جایم بی‌اختیار «ری‌استارت» شدم!

امروز همه ترسم از آدم‌ها ریخت. یعنی وقتی دیدم بابا برای خواهرم یک بچه آدم اسباب‌بازی خریده، متوجه شدم این موجودات را الکی ترسناک جلوه داده‌اند. راستی تنها اشکال اسباب‌بازی جدید خواهرم این است که وقتی می‌خواهد بغلش کند و با او بازی کند، هی از خودش صداهایی در می‌آورد و می‌گوید: «قلقلکم ندهید!» یادم باشد از پدر بزرگ که درباره آدم‌ها چیزهای زیادی می‌داند، بپرسم این قلقلک و صدایی که آدم‌ها بعدش از خودشان در می‌آوردند دیگر چیست!



روزنامه



گشودند دوباره در مدرسه

عبدالله مقدمی



خبر آمد که گشودند دوباره در هر مدرسه‌ای را که در آن بود دو صد بچه شیطان و زبان بسته و کمرو و شر و ولوله و زلزله و ساکت و پرحاشیه و هر چه بگویی و نگویی، که در این روز پر از برکت و پرحرکت با شرکت جمعی که محصل شده، با شوق و پراز ذوق و دو صد شادی و آبادی از این رو که رسیدند به یک مرحله دیگر از این رتبه دانش، و به صد کوشش و صد جوشش و صد هوشش و صد یورش و پرسش، همه آماده یک سال جدیدند که این طور که دیدند قرار است دوباره خفن و پر ز فن و تن به تن آیند به میدان هنرمندی تحصیل، که بی صحبت و بی قیل، شوند آخر سر موجب خوش حالی فامیل.

گر چه دورند ز همدیگر و هستند کنار پدر و مادر خود، خواهر خود یا که برادر، همگی از پسر و دختر از این خانه به آن خانه چه جانانه بخوانند فقط درس، ندارند به دل ترس از این جبر و حسابان و ریاضی و نگارش که ندارند شمارش. یک به یک در پس رایانه خود داخل منزل، چقدر بچه محصل همه مایل، متمایل همه پرجرئت و پردل که بخوانند فقط درس و بدانند چه بوده است در آن شیشه ارلن، که چه رفته است به آن، که چه چیز است گلوتن و چه باشد عدد پی و چی و چی! و معلم که نشسته است به کنجی، بدهد درس و بپرسد ز جماعت به همان شیوه و عادت که بگویند به سرعت دو سه تا بچه خوش خوان همه چون بلبل گویان پاسخ درس ز شیمی، فارسی، جبر و حسابان!

کج و کوله

مصطفی مشایخی

هندسه از دست او در تاب و تب
گونیا و خط کش و پرگار، کج

زنگ املا کاملاً خرچنگ‌وار
تا ته خط می‌رود هر بار، کج

با مقوا کاردستی ساخته
حیف که مانند صدها کار، کج

وقت صف بستن، حدوداً منحنی
یا کمی تا قسمتی انگار، کج

در وجودش نظم و ترتیبی مجو
هر زمان، خوابیده یا بیدار، کج

او به این منوال عادت کرده است
تا نخواهد هست بالا جبار، کج

خشت اول چون نهد معمار، کج
تا ثریا می‌رود دیوار، کج

مثل داداشم که نزدیک دومتر
قد کشیده منتها بسیار، کج

شیوه‌اش در راه رفتن، یک کتی
شانه‌هایش طبق این رفتار، کج

دکمه‌هایش جابه‌جا و پیش و پس
پیرهن، ناصاف و کت شلوار، کج

فرق مو مانند راهی پیچ پیچ
کفش‌هایش نیز یک مقدار، کج

عینکش بالا و پایین، یک‌وری
در نگاهش کاغذ آچار، کج





دپراری

چه خوش گفت بابا به فرزند خویش
به بازی شوی تا کی آخر سریش؟

بچسبی به گوشی و رایانهات
بجنبند فقط گوشه چانهات

به غیر از تفنگ و فشنگ و خشاب
بگو که چه داری شما در حساب؟

چنان غرق بازی شوی گاه گاه
که از دست تو می شوم غرق آه

نان استاپ و پی درپی و پشت هم
به بازی رایانه‌ای، هر رقم

نه دنبال ورزش، نه دنبال درس
ز ترکیدن خود بیا و بترس!

ز بس کشته‌ای توی بازی نفر
شده خون خالی دو چشمت پسر!

خشونت چرا؟ ول کن این کار را
اتاقت که نه؛ ول کن این غار را

کمی هم بیا توی منزل بچرخ
به خانه برای خودت ول بچرخ

بینی مگر لحظه‌ای خواهرت
شوی آشنا با پدر مادرت

بکن جان بابا ز دنیای وهم
که بازی است این‌ها تماش؛ بفهم!

بازگشت به نیمکت‌های چوبی

سنا شایان



همان طور که می‌دانید بالاخره دانشمندان و محققان به کمک مه و خورشید و فلک و اکسن «کرونا» را کشف و توسط سوزنی به همگان منتقل کردند تا این ویروس نابکار که چندی ما را بدان جهت خوش حال کرده بود که مدرسه نمی‌رفتیم، بار خودش را ببندد و برود. حالا این ماییم و این آغاز سال نوی مدرسه‌ای.

به جرئت می‌توانم بگویم این آغاز از همه آغازها، حتی روز اول مدرسه (کلاس اول دبستان) سخت‌تر است. زیرا ما که با هزار تا تهدید و دعوا ساعت ۱۰ صبح از خواب بیدار می‌شدیم، حالا باید ساعت ۶ صبح بیدار شویم. من که روز اول داشتم با پیژامه گل‌دار و لباس خانه، بدون کیف و کتاب از خانه بیرون می‌زدم که یکپهو داد مادرم درآمد. با چه بدبختی لباس‌های مدرسه را از ته کمد پیدا کردیم و چون وقت نبود، همان‌ها را که تا می‌توانستند چروکیده شده بودند، به تن کشیدم و راه افتادم سمت مدرسه.

تا آنجا که به خاطر دارم مدرسه به خانه‌مان نزدیک بود، ولی راهش را یادم نبود. آخر یادم افتاد که من سال پیش به دبیرستان دوره اول می‌رفتم و امسال مدرسه‌ام عوض شده است و به دبیرستان دوره دوم راه یافته‌ام. زنگ زدم از مادرم اسم مدرسه را پرسیدم و بعد با تاکسی خودم را رساندم به مدرسه. البته دیگر نزدیک ظهر بود، ولی سخت‌گیری نکردند.

وارد کلاس که شدم فضا برایم ناآشنا بود. وضع بچه‌ها بهتر از من نبود. لباس‌های همه به‌شدت چروک بود و گوش‌هایمان از دو طرف بیرون زده بود. جای ماسک روی بینی‌هایمان ابدی شده بود. هر قدر معلم خواهش می‌کرد که به یکدیگر نزدیک شویم، بچه‌ها می‌ترسیدند و از هم دور نشسته بودند. حتی یک عده نیمکت و صندلی را رها کرده و روی زمین نشسته و پاها را دراز کرده بودند. کنار دستشان هم یک کاسه خوراکی بود. عده‌ای هم چرت می‌زدند و هر چه معلم داد می‌زد و ناراحت بود، می‌گفتند توی اپلیکیشن «شاد» حاضری زده‌اند.

معلم که خسته شده بود، این وضعیت را رها کرد و مشغول تدریس شد. هر چه پای تخته می‌نوشت، بچه‌ها نمی‌فهمیدند و هی سؤال می‌پرسیدند. آخرش معلم فکر کرد اشتباه آمده سر کلاس. پرسید: شما مگر کلاس دهم نیستید؟ بچه‌ها گفتند: چرا! بعد مباحث کلاس نهم را یکی یکی شمرد و برای بچه‌ها ناآشنا بود. بچه‌ها در پایان وقت مدرسه اعتراف کردند که در یک سال گذشته مادرها و پدرهایشان نقش فراوانی در «شاد» بچه‌ها از طریق حضور در اپلیکیشن شاد داشته‌اند.

قرار شد از فردا مادرها و پدرهایمان به‌جای ما برای ادامه تحصیل به مدرسه بروند.

بازی دنیا

عبدالله مقدمی



قمر در عقرب



دانشمند جوان

زهر باقوی



برج‌ها مکان‌هایی در آسمان هستند و منجمان جای هر کدام از آن‌ها را بلدند.

با دانستن نام برج شمسی که در آن هستیم (مثلاً برج اردیبهشت)، می‌توانیم جایگاه خورشید را در آسمان بدانیم. بدین صورت که از روی برج شمسی که در آن هستیم، می‌توانیم بفهمیم خورشید در کدام برج آسمانی قرار دارد.

- ۱) برج فروردین = برج حمل
- ۲) برج اردیبهشت = برج ثور
- ۳) برج خرداد = برج جوزا
- ۴) برج تیر = برج سرطان
- ۵) برج مرداد = برج اسد
- ۶) برج شهریور = برج سنبله
- ۷) برج مهر = برج میزان
- ۸) برج آبان = برج عقرب
- ۹) برج آذر = برج قوس
- ۱۰) برج دی = برج جدی
- ۱۱) برج بهمن = برج دلو
- ۱۲) برج اسفند = برج حوت

همچنین با دانستن اینکه در چندمین روز از ماه قمری هستیم، می‌توانیم جایگاه ماه را در آسمان بدانیم. مثلاً اگر بدین هجدهمین روز از یک ماه قمری مطابق با ۱۹ تیر است، می‌توانیم جایگاه ماه و خورشید را در آسمان به دست آوریم. می‌پرسید چطور؟ با استفاده از این شعر:

هر چه از ماه شد، مثنی کن
پنج دیگری فزای بر سر آن
پس به هر پنج از آن در خانه شمس
خانه گیر و برجی جای ماه بدان

معنی روان این شعر مصرع به مصرع به این صورت است:

- عدد روز ماه قمری را در دو ضرب (مثنی) کنید.
- حاصل را با پنج جمع کنید.

عدد به دست آمده را بر پنج تقسیم کنید و خارج قسمت را به دست آورید.

شاید شده باشد که تا به حال از کسی طلبی داشته باشید و او وعده سر برج را به شما داده باشد. لابد شما هم بعد از آن فکر کرده‌اید که این برج کجای شهرتان است که بروید و طلبتان را بگیرید!

ولی غافل از اینکه این برج یک مکان نیست و زمان است. واحد گاه‌شماری ما ایرانیان «هجری شمسی» است. یعنی مبدأ آن هجری (هجرت پیامبر اسلام (ص) از مکه به مدینه) است. سال‌شماری آن هم شمسی است، یعنی هر یک سال معادل است با یک دور گردش زمین به دور خورشید (یک دور حرکت انتقالی زمین) و هر یک روز برابر است با یک دور چرخش زمین به دور خودش (یک دور حرکت وضعی زمین). در واقع کلمه ماه که در اصطلاح عامیانه برای گاه‌شماری شمسی می‌آوریم، کاملاً بی‌معنی است و ماه مخصوص گاه‌شماری قمری است و ما باید بگوییم «برج».

علاوه بر برج‌های سال که از فروردین شروع می‌شوند و اسفند پایان می‌گیرند، یک سلسله برج آسمانی هم داریم. این



خارج قسمت به دست آمده را با عدد برج خورشید جمع کنید تا جایگاه ماه، یعنی برجی که ماه در آن قرار دارد، به دست بیاید.

در مثال قبلی، هشتمین روز از ماه قمری برابر با ۱۹ تیر است. چون در برج تیر، خورشید در «برج سرطان» (چهارمین برج) قرار دارد، پس جایگاه خورشید را می‌دانیم.

برای به دست آوردن جایگاه ماه در آسمان، به ترتیب شعر عمل می‌کنیم:

● عدد روز ماه قمری، یعنی ۸ را در دو ضرب می‌کنیم:

$$۸ \times ۲ = ۱۶$$

● حاصل را با پنج جمع می‌کنیم:

$$۱۶ + ۵ = ۲۱$$

● عدد به دست آمده را بر پنج تقسیم می‌کنیم و خارج قسمت را به دست می‌آوریم:

$$۲۰ \div ۵ = ۴$$

● خارج قسمت را با عدد برج خورشید جمع می‌کنیم (در این مثال عدد برج خورشید ۴ است، چون در برج سرطان قرار دارد):

$$۴ + ۴ = ۸$$

● عدد هشت نشان‌دهنده برج هشتم، یعنی «برج عقرب» است. پس ماه در برج عقرب قرار دارد.

می‌دانید که به ماه در زمان عربی «قمر» گفته می‌شود. پس در تاریخ این مثال، به جای اینکه بگوییم ماه در برج عقرب است، می‌توانیم بگوییم: «قمر در عقرب است».

محاسبه کنید:

امسال که یکم ربیع‌الاول (روز هجرت حضرت رسول اکرم(ص) از مکه به مدینه و مبدأ گاه‌شمار هجری ما ایرانیان) مصادف است با شانزدهم مهر، ماه و خورشید در این روز در کجای آسمان قرار دارند؟

باغچه خوراکی

دانشمند جوان
علی خالقی

خودت

بکار، خودت بخور

خیلی‌ها تا اسم کاشتن و بذر سبز کردن و آب دادن و رسیدگی به گیاهان می‌آید، فکر می‌کنند آقا این‌ها که مال سن ما نیست! بگذارید کارهایمان را انجام دهیم، حقوق بازنشستگی بگیریم، یک زمین کوچکی اطراف شهر داشته باشیم، القسه! اجازه بدهید قشنگ پیر شویم، بعد هم می‌کاریم، هم به درخت‌ها و گوجه‌ها و سبزی‌ها آب می‌دهیم. نه! داستان دقیقا همین جاست. ما اگر در طول عمرمان مواد غذایی خوب بخوریم، هوای خوب داشته باشیم، به سلامتی خودمان و محیط اطرافمان اهمیت بدهیم، آن وقت است که پیری لذت‌بخشی خواهیم داشت (و احتمالا پول بازنشستگی هم بهمان می‌چسبد). حالا نمی‌دانم چرا از اینجا شروع کردم؛ چون بعید می‌دانم کسی از شما از حالا به فکر پیری‌اش باشد.

راهنمای

کاشتن از طریق بذر:

یک: نیاز نیست که شما حتما پول خرج کنید و سینی نشا بخرید. فقط کافی است دبه ماستی، پاکت شیری، جعبه تخم مرغی یا گلدان قدیمی مادر را سروسامان بدهید. فقط یادتان نرود زیرش چند سوراخ ریز داشته باشد.

دو: (این مرحله اختیاری است). بذر را در یک پارچه تمیز بریزید، پارچه را ببندید و یکی دو روز به پارچه آب اسپری کنید. سه: ظرفتان را چهارپنجم از خاک پر کنید.

چهار: خاک را خیس کنید و مطمئن شوید کل خاکتان مرطوب شده است.

پنج: بذرهای خیلی کوچک (مثل توت‌فرنگی) و کوچک (مثل گوجه و فلفل) را خیلی نزدیک به سطح خاک و بذرهای بزرگ (مثل لوبیا) را کمی بیشتر درون خاک فرو ببرید. شش: بذرهای عاشق نور و حرارت ملایم خورشیدند. (الان می‌گویید غیب گفتم؟ کدام گیاه است که عاشق نور خورشید نباشد؟) پس حتما گلدانتان را جایی بگذارید که نور فراوان دارد.

هفت: هر روز مقدار کمی آب روی خاک بپاشید.

هشت: (این مرحله اختیاری است). می‌توانید یک کیسه پلاستیکی

روی گلدانتان بکشید، اما گاهی در روز هم کیسه را بردارید که

هوا رد و بدل شود. با دیده‌شدن اولین جوانه، کیسه

پلاستیک را برای همیشه بردارید.

نکته:

۱. آب را با فشار و از راه دور نپاشید!
۲. حتما زیر گلدانتان چیزی شبیه سینی بگذارید تا مورد غضب بزرگ‌ترها قرار نگیرد.
۳. بهتر است هر روز غروب یا صبح آب بدهید.

باغچه خوردنی خودمان

همه این کارها دسته‌جمعی بیشتر کیف می‌دهد. در دنیا بسیاری از مدرسه‌ها و محله‌ها باغچه‌های مشارکتی دارند. کافی است در اینترنت «COMMUNITY FARM» را جست‌وجو کنید. مثلا در شکل محله‌ای چند خانواده جمع می‌شوند، تکه‌ای از زمین بلااستفاده در محل، یا با هماهنگی شهرداری، بخشی از پارک محل را به باغچه مشارکتی تبدیل می‌کنند. همه با هم برای سبز کردن تلاش می‌کنند و همه هم محصول را می‌خورند.



ظرفشان را بزرگ انتخاب کنید که پیاز جوان جای رشد داشته باشد.

پیازها را نصف کنید و از قسمت ریشه‌دارش روی خاک نرم و سبک بکارید. فقط کمی از آن را در خاک فرو ببرید. به محض دادن اولین ریشه، پیاز قدیمی را به آهستگی از ریشه جدا کنید و بگذارید ریشه‌ها کار خودشان را انجام دهند.

راهنمای عملی سبز کردن بدون بذور

خیلی از سبزی‌ها و صیفی‌ها را بدون داشتن بذرشان هم می‌شود سبز کرد؛ مثل گذاشتن ریشه یا انتهای ساقه در آب. یا کاشتن خود میوه یا غده در خاک و از این دست کارها. من سعی می‌کنم راهنمای عملی و راحت‌تری اینجا در اختیارتان بگذارم. فقط اینکه در همه مراحل آبدادن به اندازه و نه زیاد، نور خورشید فراموش نشود، و اینکه همه این کارها در بهار نتیجه بهتری خواهند داشت.



بهر است از سیب‌زمینی‌های کهنه‌تر استفاده کنید.

سیب‌زمینی را دو قسمت یا حتی در بعضی بهشان نگاه کنید و مطمئن شوید یک یا دو جوانک رویشان باشد. یک روز آن‌ها را در دمای اتاق قرار دهید تا سطحش آن تری قبل را نداشته باشد. در خاک نرم و سبک جوری که قسمت بریده شده رو به بالا باشد، آن‌ها را در سطح خاک بکارید و یک سانتی‌متر رویشان خاک بریزید.



گلان باید عمق داشته باشد تا هویج بتواند بزرگ شود. فاصله بین آنها را بیشتر کنید.

بعد از اینکه هویج را خوردید، ته آن را در کاسه‌ای کم عمق بگذارید که کمی آب کف آن وجود دارد؛ البته طوری که سر هویج‌ها بیرون باشد. ظرف را جلوی نور آفتاب بگذارید. آبش را هر روز عوض کنید. کمی که ریشه داد گیاه را در خاک بکارید.

می‌دانم زنجبیل گران است، اما اگر بستر بزرگ و خوبی داشته باشید، حتی می‌توانید محصولتان را به دوست و آشنا بفروشید. چون کشاورزان زنجبیل می‌گویند ما یک غده زنجبیل می‌کاریم، صد تا برداشت می‌کنیم.



در نور مستقیم خورشید قرارشان ندهید و در اردیبهشت بکارید.

یک یا چند تکه از زنجبیل تازه را بردارید و طوری قسمتشان کنید که در هر قسمت یک یا چند جوانه ریز وجود داشته باشد. ظرف عمیق و بزرگی بردارید و جوری که جوانه‌ها کمی سرشان از خاک بیرون باشد، قسمت‌ها را بکارید. تقریباً پنج ماه بعد می‌توانید زنجبیل‌های تازه را برداشت کنید.



می‌توانید وقتی برگ‌ها در شیشه رشد کردند، از برگ‌ها استفاده کنید.

یک شیشه مرباخوری پر از آب بردارید و پیازچه‌ها را از قسمت سفیدشان در آن بگذارید. شیشه را پشت پنجره قرار دهید. هر روز آبش را عوض کنید.

ترازوی خوب و بد

فیلسوف جوان
زهرا زرگر



حتماً تا حالا پیش آمده است که با خودت فکر کنی: فلان کارم بد بود، یا به دوستت بگویی: کار درستی کردی. همه ما توی ذهنمان برچسب‌هایی مثل «درست»، «نادرست»، «خوب» و «بد» داریم. با آن‌ها درباره کارهای خودمان و بقیه قضاوت می‌کنیم و می‌فهمیم چه کارهایی را «باید» انجام دهیم و چه کارهایی را «نباید». مثلاً وقتی در امتحان جواب سؤالی را بلد نیستیم و شاگرد اول کلاس بغل‌دستمان نشسته، یک چراغ توی ذهنمان روشن می‌شود: تقلب «بد» است! آن وقت است که می‌فهمیم چه کاری را نباید انجام دهیم! تشخیص بدبودن تقلب و دزدی و دروغ خیلی وقت‌ها سخت نیست. اما خوب، در زندگی واقعی همیشه هم نمی‌شود به راحتی فهمید در هر موقعیت چه کاری درست است. اصول اخلاقی قاعده‌هایی کلی هستند که ما را برای تشخیص کار درست از نادرست راهنمایی می‌کنند. فیلسوف‌هایی هم که درباره اخلاق فکر می‌کنند، می‌خواهند بدانند چه چیزی باعث می‌شود یک کار خوب یا بد باشد.

فکر کن وضع درسی بهترین دوستت افتضاح است و ممکن است در امتحان رد و بعد اخراج شود. سر جلسه امتحان نهایی از تو می‌خواهد جواب سوال‌ها را به او بگویی. آیا تقلب رساندن به دوستت در این شرایط درست است؟ چرا؟

بیشترین

فایده، برای بیشترین افراد

بعضی فیلسوفان می‌گویند چیزی که باعث می‌شود یک کار درست یا غلط باشد، نتایج آن است. هر کار می‌تواند باعث لذت و سود یک عده، و رنج و ضرر عده دیگری بشود. مثلاً اگر یک بزرگراه از وسط شهر رد شود، خانه تعدادی از مردم خراب می‌شود و این برای آن‌ها ناراحت‌کننده است. اما از طرف دیگر، رفت و آمد گروه دیگری از مردم راحت‌تر می‌شود و این برای آن‌ها خوش حال‌کننده است. فیلسوفان فایده‌گرا می‌گویند: این جور وقت‌ها باید حساب کنیم و ببینیم میزان سود و لذتی که با هر انتخاب تولید می‌شود بیشتر است یا میزان رنج و ضرر؟ کار درست کاری است که بیشترین لذت و سود را برای تعداد بیشتری از افراد ایجاد کند.

احتمالاً رابین هود هم یک فیلسوف فلسفه‌گرا بوده، چون با دزدی‌های کوچک از خزانه پسر از پول پادشاه، باعث لذت و شادی تعداد زیادی از فقرا می‌شد!



فیلسوفان فایده‌گرا می‌گویند انسان‌ها با هم برابرند و شادی و لذت حق همه است. پس رنج و لذت همه انسان‌ها یک اندازه مهم است، چه پادشاه باشد چه گدا!

بعضی وقتها یک کار هم آسیب می‌زند و هم فایده دارد.



اصل آسیب

جان استوارتمیل (قرن ۱۹) یکی از فیلسوفان فایده‌گراست. او می‌گفت وقتی می‌خواهیم درباره فایده یا ضرر یک کار فکر کنیم، باید نتایج آن کار را در طول زمان در نظر بگیریم. شاید یک کار موقتاً فایده داشته باشد، اما در درازمدت زیان‌آور باشد. مثل استفاده از کیسه‌ها و ظرف‌های پلاستیکی که کار ما را خیلی راحت می‌کند، اما در طول زمان خطراتی جدی برای طبیعت و نسل‌های بعدی به وجود می‌آورد. میل می‌گفت: در هر انتخابی باید حواسمان باشد که از کار ما کسی آسیب نبیند. آسیب زدن به دیگران، خط قرمز آزادی مشروع آدم‌هاست.

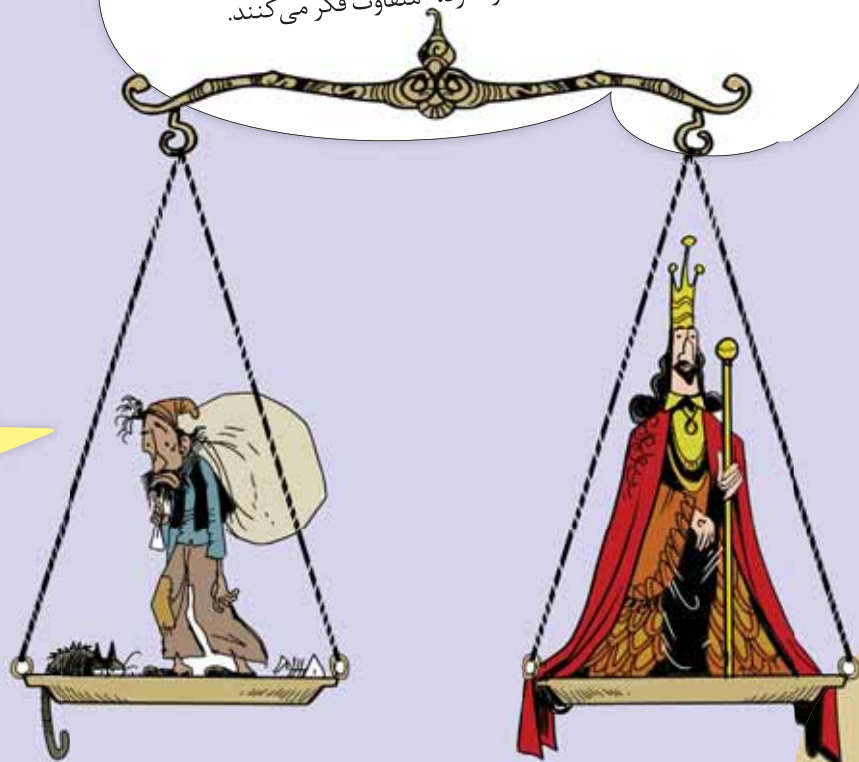
چطور مفیدترین کار را

تشخیص دهیم؟

بعضی فیلسوفان می‌گویند تشخیص درستی یا غلطی یک کار بر اساس نتایجش، آن‌قدرها هم راحت نیست. چون نظر افراد مختلف درباره فایده و ضرر، و رنج و خوشی با هم فرق دارد. ممکن است شنیدن موسیقی با بلندترین صدا برای شما لذت‌بخش باشد، ولی برای همسایه بغلی تان نه! ممکن است امتحان‌های پایان سال از نظر معلمان برای شما سودمند باشد، اما شما دقیقاً برعکس فکر کنید! تازه حتی اگر در همه این موردها هم نظر باشید، باز هم فایده یک کار مثل ارتفاع یک دیوار نیست که بشود با یک متر اندازه‌اش گرفت. افراد مختلف درباره اینکه کدام کار بیشترین فایده را دارد، متفاوت فکر می‌کنند.



خیلی وقتها ما با نیت خوب کاری را انجام می‌دهیم، اما نتیجه‌اش بد از آب در می‌آید! برای قضاوت درباره یک کار، نگاه کردن به نتایج آن کافی است؟ یا باید قصد و نیت آدم‌ها را هم در نظر گرفت؟



سرگرمی

پوریا فیاض نکو

معماهای پلیسی

- در جریان کشف رازهای یک پرونده جنایی، کارآگاه باید بداند که هر کدام از افراد در چه روزی به چه ورزشی می‌پردازند. اطلاعات پرونده به شرح زیر است.
- افراد: افشین، بابک، جمشید، مظفر و سلمان
 ورزش‌ها: کاراته، فوتبال، شنا، ژیمناستیک و والیبال
 اطلاعاتی که بعد از بازجویی‌ها به‌دست آمده است:
۱. تمرین سلمان روز دوشنبه است.
 ۲. مربی مظفر روزهای سه‌شنبه و پنج‌شنبه تعلیم نمی‌دهد.
 ۳. بابک روز پنج‌شنبه، روز بعد از تمرین مظفر، تمرین می‌کند.
 ۴. مربی ژیمناستیک فقط دوشنبه‌ها کار می‌کند.
 ۵. مربی کاراته چهارشنبه‌ها تعلیم می‌دهد.
 ۶. جمشید جمعه‌ها تمرین ندارد.
 ۷. مربی فوتبال روز بعد از تمرین مظفر تعلیم می‌دهد.
 ۸. افشین به شنا بیشتر از هر ورزش دیگری علاقه دارد.



تکنیک‌های محاسبه‌های ذهنی

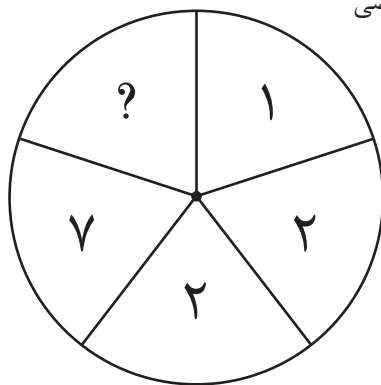
ضرب عددها در ۵: سمت راست عددی که قرار است در ۵ ضرب شود، یک صفر می‌گذاریم و حاصل را تقسیم بر ۲ می‌کنیم:

$$۳۴ \times ۵ = \frac{۳۴۰}{۲} = ۱۷۰$$

$$۲۵۴ \times ۵ = \frac{۲۵۴۰}{۲} = ۱۲۷۰$$

معما و مسئله‌های جالب ریاضی

عددهایی که در دایره پشت سر هم قرار گرفته‌اند، به‌رغم ظاهرشان، از ارتباط ریاضی و منطقی ظریفی برخوردار هستند.



به جای علامت سؤال، از بین عددهای زیر کدام درست است؟
 ۴۸ و ۱۲ و ۴۵ و ۱ و ۷

جدول اعداد متقاطع

(راهنمایی: جدول توسط اعداد و از چپ به راست حل می‌شود.)

عمودی ↓

افقی ←



۱. دو ضرب در ۲ عمودی
۲. یک مجذور کامل
۳. ۱۲ افقی ضرب در پنج
۴. ۱۷ افقی به‌علاوه صد و نود و پنج
۵. ۴ عمودی منهای صد و چهار
۹. تعداد سانتی‌متر در سه متر
۱۰. ۲۲ افقی به‌علاوه صد و نه
۱۱. ۱ عمودی منهای بیست و هفت
۱۳. ۱۱ عمودی منهای هشتاد و دو
۱۶. چهار برابر ۴ عمودی
۱۷. ۱۰ افقی منهای صد و هفده
۱۸. تعداد سانتی‌متر در چهار متر
۱۹. ۱۹ افقی منهای بیست و پنج
۲۰. ۳ عمودی تقسیم بر شش

۱. ۷ افقی منهای چهار
۴. ۲ عمودی ضرب در پنج
۳. ۹ عمودی منهای هفتاد و پنج
۷. ۶ افقی به‌علاوه بیست و شش
۸. ۱۵ افقی به‌علاوه شش
۱۰. ۱۹ عمودی منهای دو
۱۲. ۱۴ افقی به‌علاوه صد و ده
۱۴. تعداد سانتی‌متر در متر
۱۵. ۳ عمودی تقسیم بر شش
۱۷. ۱۸ عمودی به‌علاوه سی و چهار
۱۹. ۱۶ عمودی تقسیم بر چهار
۲۱. یک مجذور کامل
۲۲. تعداد سانتی‌متر در پنج متر
۲۳. ۵ عمودی منهای پنجاه و شش

| | | | | | | | | |
|----|----|----|----|----|----|----|---|----|
| ۱ | | ۲ | | ۳ | | ۴ | | ۵ |
| | | ۶ | | | | | | |
| ۷ | | | | | | ۸ | ۹ | |
| | | | ۱۰ | | ۱۱ | | | |
| ۱۲ | ۱۳ | | | | ۱۴ | | | |
| | | | ۱۵ | ۱۶ | | | | |
| ۱۷ | | ۱۸ | | | | ۱۹ | | ۲۰ |
| | | | | ۲۱ | | | | |
| ۲۲ | | | | | | ۲۳ | | |



شانه یا کلید

ادیب جوان

محمد کاظم کاظمی

عشرت امروز، بی‌اندیشه فردا خوش است
برق را در خرمن مردم تماشای کرده است
آنکه پندارد که حال مردم دنیا خوش
است

چیزی که این بیت‌ها را به هم پیوند
می‌زند وزن و قافیه و ردیف است. ولی از
نظر معنی و پیام، هر کدام کار خودش را
می‌کند. در این نوع شعر ما حتی اگر جای
بیت‌ها را هم عوض کنیم کارکرد شعر
عوض نمی‌شود؛ مثل اینکه جای بعضی از
دندانه‌های شانه عوض شده باشد.

ولی ما یک نوع دیگر شعر هم داریم.
شعری که در آن ترکیب کلی مهم است
و اجزا هم در ارتباط با آن ترکیب است که
معنی می‌یابند. به طوری که در کل شعر
یک سیر معنایی احساس می‌شود. این
غزل حافظ چنین حالتی دارد:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد
و آنچه خود داشت، ز بیگانه تمنا می‌کرد
مشکل خویش، بر پیر مغان بردم دوش
کاو به تأیید نظر حل معما می‌کرد
دیدمش خرم و خندان قدحی باده به

دست

واندر آن آینه صد گونه تماشا می‌کرد
گفتم این جام جهان‌بین به تو کی داد
حکیم؟

گفت آن روز که این گنبد مینا می‌کرد
ملاحظه می‌کنید که شعر یک ساختار
روایی دارد. شاعر جریان‌ی را توصیف
می‌کند و در اینجا اگر بعضی بیت‌ها را
برداریم یا جابه‌جا کنیم، دیگر ساختار شعر

می‌دانید فرق شانه و کلید چیست؟ البته
که این‌ها فرق‌های بسیاری دارند. ولی یک
فرق مهم که اینجا به کار بحث ما می‌آید
این است: برای شانه چندان مهم نیست
که چند دندانه بیشتر داشته باشد یا کمتر.
ولی کلید اگر یک دندانه کمتر یا بیشتر
داشته باشد، یا حتی یک دندانه‌اش کوتاه و
بلند باشد، دیگر کار نمی‌کند.

حالا این قضیه چه ربطی به شعر دارد؟
می‌خواهیم به دو نوع ساختار در شعر
اشاره کنیم: یکی ساختار یکسان و خطی و
دیگری ساختار متنوع.

بعضی شعرها ساختاری مثل دندانه‌های
شانه دارند. یعنی شاعر تعدادی بیت
مستقل دنبال هم می‌آورد. هر بیت یک
مضمون را بیان می‌کند و جایش را به
بیت بعدی می‌دهد. نمونه بارز این نوع
شعر، غزل‌های بسیاری از شاعران «مکتب
هندی» به خصوص صائب است. این بیت‌ها

از یک غزل صائب را ببینید:

با کمال احتیاج از خلق، استغنا خوش
است

با دهان خشک مردن بر لب دریا خوش
است

نیست پروا تلخ‌کامان را ز تلخی‌های
عشق

آب دریا در مذاق ماهی دریا خوش است
خرقه تزویر، از باد غرور آستن است

حق پرستی در لباس اطلس و دیبا خوش
است

فکر شنبه تلخ دارد جمعه اطفال را

به هم می خورد. همان طور که اگر جای بعضی دندان‌های کلید را عوض کنیم دیگر کار نمی کند.

نمی خواهیم بگوییم همه شعرها باید این گونه یا آن گونه باشند. حتی می توان گفت که در گنجینه شعر کهن فارسی، شعرهایی که در آن ها هر بیت یک کارکرد مستقل دارد، بیشتر هم داریم؛ حتی در شعر حافظ. ولی می خواهیم بگوییم که اگر بیت های متفاوت شعر هر کدام بخشی از یک ساختمان را تشکیل دهند و هر کدام وظیفه ای مستقل از دیگری داشته باشند و در عین حال، به کمک هم بیایند و زمینه چینی و نتیجه گیری کنند، آن شعر ساختار پیوسته تری دارد. اینجا در واقع شعر علاوه بر زیبایی خود بیت ها، از زیبایی آن ساختار هم بهره مند شده است. اینجا می گوییم که شعر ساختمان یا محور عمودی قوی تری دارد.

این را هم البته بگوییم که در آن شعرهایی که هر بیت آن ها مستقل است، گاهی همان بیت ها کارکرد مستقلی هم می یابند؛ مثل همین بیت مشهور از آن غزل صائب:

فکر شنبه تلخ دارد جمعه اطفال را
عشرت امروز، بی اندیشه فردا خوش است
و حتی به همین دلیل، در شعرهای مکتب هندی، بیشتر از اینکه «غزل های معروف» داشته باشیم، «بیت های معروف» داریم.

البته این را هم از نظر دور نداریم که علاوه بر محور عمودی یا سیر کلی شعر، ساختار تک تک بیت ها هم مهم است که هر کدام حاوی هنرمندی یا آرایه ای باشند. ولی واقعیت این است که در نظام آموزشی ادبیات فارسی، به خصوص در

نظام آموزش رسمی، به این آرایه های ادبی در سطح بیت بیشتر توجه شده است. ما خیلی وقت ها به این فکر می کنیم که این بیت چه تشبیه یا ترکیب زیبایی دارد، ولی کمتر به این می اندیشیم که شاعر در طول شعر چه مسیری طی کرده و چه ارتباطی بین بیت ها برقرار کرده است.

موضوع محور عمودی یا ساختمان، به خصوص در شعر نو اهمیت بیشتری می یابد. چون در شعر کلاسیک، آن وزن و قافیه یکسان به ما کمک می کرد که حداقل بدانیم همه این بیت ها مال یک شعرند. آن بیت های غزل صائب بالاخره با نخ وزن و قافیه به هم پیوسته هستند. ولی وقتی وزن و قافیه به آن شکل قدیم برقرار نباشد و اجزای شعر ارتباط و پیوند معنایی نیرومندی هم نداشته باشند، دیگر کار سخت می شود.

حالا یک شعر نو کوتاه از قیصر امین پور برای شما نقل می کنیم که در آن دیگر نه بیت های مستقل و نه مصراع های مستقل داریم، بلکه همه شعر با هم است که یک ساختار را می سازد. هر چند باز هم بخش هایی از این شعر قابلیت استفاده مستقل هم دارند.

حرف های ما هنوز ناتمام ...
تا نگاه می کنی:
وقت رفتن است
باز هم همان حکایت همیشگی
پیش از آنکه باخبر شوی
لحظه عزیمت تو ناگزیر می شود
آی ... ای دریغ و حسرت همیشگی
ناگهان
چقدر زود
دیر می شود

شعرهای ماندگار



تا اینکه روزی طمع قدرت ابواسحاق را بر آن داشت که به یزد و کرمان حمله کند. او آن قدر به این حمله‌های گاه و بیگاهش ادامه

داد تا عاقبت در سال ۷۵۴ حاکم این دو شهر که امیر مبارزالدین نام داشت به خشم آمد و با سپاه بزرگش به سوی شیراز لشکر کشید. شهر شیراز شش ماه تحت محاصره دشمنان قرار گرفت و بالاخره امیر مبارزالدین توانست وارد شهر شود. و در این نقطه از تاریخ بود که روزگار خوشی و آسایش شمس‌الدین محمد و همشهری‌هایش به پایان رسید.

امیر مبارزالدین حاکمی سنگدل، بی‌رحم، زورگو و ریاکار بود که نه تنها مردم و زیردستانش بلکه فرزندان‌ش هم از دست ظلم و ستم او در عذاب بودند.

در تمام این مدت حافظ به عنوان شاعری مردمی با شعرهایش با شاه و ستمگری‌هایش مبارزه می‌کرد. در همین گیرودار شمس‌الدین محمد پسرش را هم در اثر مرگی ناگهانی از دست می‌دهد و آن قدر از این اتفاق متأثر می‌شود که غزلی هم در سوگ پسرش می‌سراید.

چند سالی می‌گذرد و سرانجام پسران شاه در سال ۷۵۹ با یکدیگر متحد می‌شوند و پدرشان را در قلعه‌ای در اصفهان زندانی می‌کنند.

بعد از یک سال جنگ و دعوا بین پسران شاه در آخر یکی از آن‌ها به نام شجاع، حکومت فارس را به دست می‌گیرد. شاه شجاع خودش اهل شعر و شاعری و علم و دانش بود و به حافظ علاقه زیادی داشت. حافظ هم که حالا استادی چهل ساله شده بود، از او حمایت می‌کرد و شعرهای زیادی را برای او می‌سرود. حتی وقتی شجاع برای چند ماه به آذربایجان سفر کرده بود، حافظ دلتنگی خود را با سرودن غزلی زیبا نشان داد.



حافظ و دوستانش مثل عبید زاکانی و خواجهی کرمانی و بقیه شاعران آن زمان، روزگار آرام قبل از توفانی را می‌گذراندند. تا اینکه در سال ۷۶۵ شاه شجاع و برادرش شاه محمود دوباره دعوا را از سر گرفتند. جنگ و خونریزی شروع شد و شاه شجاع به کرمان فرار کرد.

زمان حکومت شاه محمود آن قدر بد و



بهاء‌الدین، بازرگانی ثروتمند اهل اصفهان بود که در جوانی به شهر بسیار آباد و سرسبز شیراز مهاجرت کرد و دختری کازرونی را به عقد خود درآورد. حاصل این ازدواج سه فرزند پسر بود که کوچک‌ترین آن‌ها در سال ۷۲۰ هجری قمری به دنیا آمد و شمس‌الدین محمد نام گرفت.



ادیب جوان

سحر بذر افکن



به دلیل ثروت فراوان بهاء‌الدین، پسرها با خیالی آسوده پیش بهترین دانشمندان دوران خودشان درس خواندند و علوم زمان خودشان را یاد گرفتند. به طوری که حتی شمس‌الدین محمد با وجود سن پایینش قرآن کریم را حفظ کرد و ملقب به «حافظ قرآن» شد.

شمس‌الدین محمد به سنین نوجوانی رسیده بود که دست تقدیر پدرش را از او گرفت و مجبورش کرد برای کمک به خرجی زندگی، درس را رها سازد و در یک نانوایی کار کند. در کنار کار و تلاش برای یادگیری بدون معلم، او علاقه زیادی هم به شاعری داشت. تا اینکه یک روز پسر داستان ما به خواب می‌رود. او شخص بزرگی را در خواب می‌بیند و از ایشان درخواست می‌کند که به او فن شاعری را بیاموزاند.

بعد از اینکه شمس‌الدین محمد بیدار می‌شود، شروع به سرودن شعرهایی زیبا و پرمفهوم می‌کند که باعث تعجب همگان می‌شود. بعد از این اتفاق، به خاطر این خواب و معجزه الهی‌ای که رخ داده بود، او را «لسان‌الغیب» می‌نامند. در واقع غزلیات او از عرفان سرچشمه گرفته بودند و به صورت شعر بر زبان جاری می‌شدند.

روزگار می‌گذشت و حافظ و اهالی شیراز تحت حکومت ابواسحاق اینجو که از قضای قصه جوانی هم‌سن حافظ و دوست او بود، در آرامش زندگی می‌کردند.

اوایل سال ۷۸۶ بود که شخصی به نام تیمور با سپاهش از شهر سمرقند به سمت شیراز به قصد کشورگشایی حرکت کرد و سر راه خود شهرها را یکی بعد از دیگری غارت کرد. تیمور در ایام جوانی به دلیل فقر گوسفندی می‌دزد، ولی وقت فرار چوپان تیری به شانه‌اش و تیر دیگری به ران پای راستش می‌زند. به این خاطر همیشه می‌لنگید و در

تاریخ به او لقب تیمور لنگ را داده‌اند.

در این میان شاه شجاع هم در اثر بیماری که به علت سپرنشدن عجیبش بود، از پر خوری مرد و شیراز برای مدت کوتاهی به دست تیمور لنگ افتاد. حافظ هم دیگر پیرمردی هفتاد ساله شده بود.

آخرین پادشاهی که در

دوران زندگی حافظ برای مدت کمی در شیراز فرمانروایی کرد، شاه منصور بود. او که از نواده‌های امیر مبارز بود، توانست مدتی در برابر جنایتکاری‌های تیمور مقاومت کند. به همین دلیل حافظ به او امید زیادی داشت و چند غزل هم درباره دلآوری‌هایش سرود.

اما این بار هم امیدواری مدت زیادی طول نکشید. در سال ۷۹۲ تیمور برای بار سوم به شیراز حمله کرد و شهر را به تصرف خود درآورد. تیمور

با جنایت‌های بی‌رحمانه‌اش وحشت و ناامیدی را برای مردم شیراز به ارمغان برد. هر چند شیخ الدین محمد حافظ شیرازی دیگر زنده نبود تا شاهد سختی‌ها و تیره‌بختی‌های همشهری‌های خود باشد.

در تقویم ایران زمین ۲۰ مهر روز بزرگداشت این شاعر توانا و حافظ قرآن نامیده شده است.



سخت می‌گذشت که حافظ تصمیم گرفت به یزد کوچ کند. او به امید کمک‌های شاه یحیی، حاکم یزد، به راه می‌افتد اما دوباره ناامید به زادگاهش برمی‌گردد.

بار دیگر به دعوت سلطان تصمیم می‌گیرد به شهر «دکن» در هندوستان برود، اما به محض سوارشدن به کشتی دچار دریازدگی شدید می‌شود. پس از خیر سفر به این سرزمین هم می‌گذرد و با نامه‌ای از سلطان عذر می‌خواهد و دوباره به شیراز برمی‌گردد.

از فرار شاه شجاع در حدود دو سال می‌گذشت که شاه تصمیم می‌گیرد با سپاهیانش دوباره به شیراز برگردد و برادرش را شکست دهد، اما شاه شجاعی که فاتحانه وارد شیراز شد، با آدمی که شیراز را ترک کرده بود، از زمین تا آسمان تفاوت داشت. رفتارش در کرمان تحت تأثیر اطرافیانش به شدت عوض شده بود و راه نادرست پدرش را در حکومت کردن پیش گرفته بود.

حافظ هم شروع به مخالفت با شاه کرد. به همین خاطر شاه کوشید با استفاده از بهانه‌هایی او را آزار و اذیت کند. شاه به کمک تعدادی از دوروبری‌هایش، به خاطر یکی از غزل‌های حافظ او را متهم کرد و گفت او باید به مرگ یا زندانی شدن به مدت طولانی محکوم شود.

اطرفیایان و خانواده حافظ هم، همه شعرهای او را سوزاندند و از بین بردند تا بهانه‌ای دست دشمنانش ندهند. سرانجام یکی از علمای بزرگ شیراز به نام شیخ ابوبکر تایبادی با زیرکی توانست جان حافظ را نجات دهد.

این اتفاق باعث شد دیوان غزل‌های حافظ از بین برود و هیچ دست‌نوشته‌ای از شعرهای او برای ما آیندگان باقی نماند. برای همین امروزه هیچ مجموعه‌ی دقیق و معتبری از غزلیات حافظ وجود ندارد و آنچه به نام او به چاپ می‌رسد، شعرهایی هستند که بعد از مرگش از روی حافظه و دهان‌به‌دهان از دوستان و نزدیکانش جمع‌آوری شده‌اند.



فرمول شعر

اسماعیل امینی

اگر باشی

اگر باشی محبت روزگاری تازه خواهد یافت
 زمین در گردشش با تو مداری تازه خواهد یافت
 دل من نیز با تو بعد از آن پاییز طولانی
 دوباره چون گذشته نوبهاری تازه خواهد یافت
 درخت یادگاری باز هم بالنده خواهد شد
 که عشق از کنده ما یادگاری تازه خواهد یافت
 دهانت جوجه‌هایش را پریدن گر بیاموزد
 کلام از لهجه تو اعتباری تازه خواهد یافت
 بدین‌سان که من و تو از تفاهم عشق می‌سازیم
 از این پس عشق‌ورزی هم، قراری تازه خواهد یافت
 من و تو عشق را گسترده‌تر خواهیم کرد، آری
 که نوع عاشقان از ما تباری تازه خواهد یافت
 تو خوب مطلق، من خوب‌ها را با تو می‌سنجم
 بدین‌سان بعد از این خوبی، عیاری تازه خواهد یافت
 جهان پیر - این دلگیر هم، با تو، کنار تو
 به چشم خسته‌ام، نقش و نگاری تازه خواهد یافت

حسین منزوی

● شعر را از کجا شروع کنیم؟ این را می‌دانیم که باید زیاد مطالعه کنیم و شعر بخوانیم و شعر حفظ کنیم. حالا فرض کنید این‌ها را انجام داده‌ایم و دوست داریم خودمان هم شعر بنویسیم، یا به قول قدیمی‌ها شعر بسراییم. خوب بفرمایید که این کار را چگونه شروع کنیم؟

● اول باید دانست که شروع شکل‌گیری شعر در ذهن انسان، یک روش مشخص و شناخته‌شده ندارد. حتی بعضی شاعران می‌گویند شعر به آن‌ها الهام می‌شود و آن‌ها وقتی شعر را می‌نویسند، مانند چاپگری هستند که نقش چندان در محتوا ندارد. فقط متن دریافتی را آشکار و منتشر می‌کند.

خوش به حال آن‌هایی که شعرشان این طوری برایشان الهام می‌شود. به هر حال برای ما آدم‌های معمولی که شعرمان را باید خودمان بسازیم، راهی مطمئن‌تر از تمرین و تلاش وجود ندارد.

یکی از تمرین‌های خوب این است که تلاش کنیم مانند بازیگران پانتومیم، بدون استفاده مستقیم از کلمات، با اشاره و توصیف یک حالت درونی را بیان کنیم.

مثلاً خوش‌حالی، چشم‌انتظاری، بی‌صبری، اشتیاق، پشیمانی و مانند این‌ها. یک راهنمایی: در زبان روزمره برای بیان بسیاری از حالت‌های درونی و عاطفی، جمله‌های جالبی هست. این نمونه‌ها را ببینید:

- در پوست خود نمی‌گنجد
- سر از پا نمی‌شناسد
- دلش مثل سیر و سرکه می‌جوشد
- پشت دستش را گاز گرفته

تماشا

به این درخت ببین! ساعتی شکوفا باش
رها شو از سر و تن، چشم شو! تماشا باش
پزندگان رها را ببین! تو هم پلکی
برای پر زدن از خویشتن مهیا باش
حواس خویش به جادوی بادها بسپار
بیوش جامه‌ای از آفتاب، زیبا باش
در این زمانه که هر کس جزیره‌ای تنه‌است
قبول کن که کسی با تو نیست، تنها باش
جدا شو یک نفس از این جهان جنگ و جنون
به عمق رود ببین، بی خیال دنیا باش
درخت‌های پرنده، پرنده‌های عجیب
به ذهن خویش سفر کن! به شهر رؤیا باش
چه نغمه‌ای است، به آواز سنگ گوش بده!
چه محشری است، مقیم سکوت گل‌ها باش
نشسته بودم و با خویش و با جهان درگیر
که این چنین کن و آن گونه در تقلا باش
غروب آمد و گفتم به‌سوی خانه شوم
درخت‌ها همه گفتند: صبر! با ما باش

سید ضیا قاسمی
شعر افغانستان

AUTUMN FIRES

آتش‌های پاییزی

در باغ‌های دیگر
و در تمامی دره‌ها
از آتش‌های پاییزی
دنباله دود را ببین!

In the other gardens
And all up in the vale,
From the autumn bonfires
See the smoke trail!

تابستان دلپذیر
به پایان می‌رسد
نیز همه گل‌های تابستان!
آتش سرخ زبانه می‌کشد
و دود خاکستری
برج می‌بندد بر آسمان

Pleasant summer over,
And all the summer flowers,
The red fire blazes,
The grey smoke towers.

آواز فصل‌ها را بخوان!
از چیزی درخشان لبریزند
گل‌ها در تابستان!
و آتش‌ها در پاییز

Sing a song of seasons!
Something bright in all!
Flowers in the summer,
Fires in the fall!

Robert Louis Stevenson
ترجمه: مهدی مرادی

خانه خورشید

آری چه دیدنی‌ست در آن لحظه حالشان
آن‌ها که می‌خورند از آن می، حلالشان!
وا می‌شود به شوق حرم سفره‌های دل
حتی کبوتران زبان بسته، بالشان
یک عده با تواند و به ایمان رسیده‌اند
هم در فراق با تو و هم در وصالشان
آنان که دل به خانه خورشید داده‌اند
یک گوشه چشم توست جواب سؤالشان
خورشیدی و شعاع نگاه تو می‌رسد
در خانه معطر جان زلالشان
یک عده نیز مثل من از دور با تواند
در عالم تصور و فکر و خیالشان
ما دور مانده‌ایم از آن آستان فیض
آن‌ها که می‌روند حرم خوش به حالشان

حسن مبارز

۸ مهرماه روز ترجمه و مترجم مبارک باد.

نه خواب، نه بیدار

فصل یکم: پندار

حمید مثل هر صبح دیگر که لباس بیرون را به تن می‌کرد و کیف‌دستی‌اش را با خود پرمی‌داشت، آماده شد که از خانه بیرون برود. او مردی تقریباً ۴۰ ساله بود که به همراه مادر پیرش در خانه‌ای نسبتاً قدیمی در یکی از محلات متوسط شهر زندگی می‌کرد.

باز مثل همیشه، قبل از اینکه از خانه خارج شود، به سمت مادرش رفت، در کنار او نشست، دستش را بر پیشانی چروکیدۀ مادر گذاشت و به آرامی او را صدا زد: «مادر! من دارم میرم سر کار. از بیرون چیزی نمی‌خواهی؟»

مادر با چشمانی که برق مهربانی و عطوفت از آن‌ها پیدا بود پاسخ او را داد. حمید خم شد، دستان مادر را بوسید و خداحافظی کرد.

این کار هر روز او بود. از ۲۰ سال پیش که پدرش فوت کرده بود، او و مادرش با هم زندگی می‌کردند. مادر حمید خوش‌قلب اما تندخو بود. حمید از ترس اینکه مبادا همسر آینده‌اش نتواند شرایط او را بپذیرد و با اخلاق مادرش کنار بیاید، ازدواج نکرده بود.

حمید آدمی معمولی به نظر می‌آمد، اما همین که به خاطر مادرش از آرزوهای خود دست کشیده بود، باعث شده بود لطافتی عمیق در روح او به وجود بیاید؛ هر چند این لطافت برای کسانی که با او سروکار داشتند خیلی قابل کشف نبود. از نظر همکارانش او آدمی خوب و وظیفه‌شناس بود؛ همین و بس.

محل کارش کتابخانه مرکزی شهر بود. در مخزن کتابخانه مسئول دریافت کتاب‌های جدید و طبقه‌بندی آن‌ها بود. درآمد حمید قابل توجه نبود، ولی همین مقدار زندگی ساده و بی‌آلایش او و مادرش را کفاف می‌داد. کم‌حرف بود و بیشتر از آنکه مشغول بگوو بخند باشد، احساس می‌کردی چیزی فکر او را به خود مشغول کرده است. بیش از هر چیزی انسان‌ها و کشمکش‌های درونی آن‌ها او را به تأمل وامی‌داشت. تحصیلاتش بیشتر از لیسانس نبود، اما کتاب زیاد خوانده بود. روی هم‌رفته آدم فهمیده‌ای بود.

آن روز هم حمید به محل کارش رسید و بعد از احوالپرسی مختصری با همکاران، به مخزن رفت. کتاب‌های زیادی رسیده بودند و باید همه برچسب می‌خورند و تعیین تکلیف می‌شدند. او چنان غرق کار شد که دیگر توجهی به اطراف نداشت.

... ناگهان صدایی او را به خود آورد: «آقا حمید! ... آقا حمید!» صدای همکارش بود که در مخزن کاری مشابه کار او را انجام می‌داد. حمید سرش را بلند کرد و مؤدبانه پاسخش را داد. همکارش شمرده‌شمرده و کمی با لکنت ادامه داد: «راستش آقا حمید، صاحب‌خونه ما رو جواب کرده و ما با این پولی که داریم هیچ‌جا نمی‌تونیم خونه اجاره کنیم ... خیلی تو مضیقه افتادیم، برای پول پیش ...»

حمید در حالی که آرام و ساکت به حرف‌های او گوش می‌داد، یاد یک ماه پیش افتاد که همین شخص در جمع دوستان محل کار، به خاطر یک سوءتفاهم به او توهین کرده بود. هر چند چیزی از او به دل نگرفته بود، اما انگار کدورت آن خاطره تلخ همچون غباری بر قلبش نشسته بود. او خودش را در موقعیتی خاص احساس می‌کرد: رد کردن خواسته دوست جفاکار یا دستگیری از یک انسان درمانده؟! ... بی‌درنگ با نهیبی که به خودش زد، نگذاشت همکارش خیلی به زحمت بیفتد: «چشم، حتما. اصلاً نگران نباش.»

او وقتی این جمله‌ها را به زبان می‌آورد، به پولی فکر می‌کرد که پس‌انداز کرده بود و می‌خواست با آن خودرویی بخرد؛ ولی ترجیح داد این پول را به عنوان قرض به همکارش بدهد. حالا احساس عجیبی او را فرا گرفته بود؛ سبک بود، سبک‌تر از همیشه. زمان کار روزانه به پایان رسیده بود. حمید که حسابی خسته شده بود، نگاهی به اطراف کرد. کسی در مخزن نبود. نگاهی به ساعت دیواری انداخت. عقربه‌ها ساعت ۶:۴۵ دقیقه را نشان می‌دادند. پیش خودش فکر کرد برای چند دقیقه سرش را روی میز بگذارد تا شدت خستگی از تنش بیرون رود.

فصل دوم: دیدار

... حمید به ناگاه خود را در بیابانی یافت بی‌کران. حس می‌کرد باید به سمتی برود. مقداری که پیش رفت، همه‌جا تاریک شد. به سختی می‌شد جلوی پا را دید. هر از چند گاهی خود را در لبۀ پرتگاهی احساس می‌کرد و ناچار می‌شد پایش را پس بکشد و از راهی که رفته بود برگردد. به هر زحمتی که بود به حرکت خودش ادامه داد. اینجا بود که یک‌باره نوری دلچسب درخشیدن گرفت و همه‌جا روشن شد. او نه تنها جلوی خودش را به خوبی می‌دید که افق‌های دور دست نیز نمایان شده بودند.

باز به راه رفتن ادامه داد. در همین حال کپه‌ای از آتش که شعله می‌کشید، توجهش را به خود جلب کرد. به سمت آتش رفت، اما هر چقدر به آن نزدیک‌تر می‌شد سوزش آتش را بیشتر



حس می کرد. اندکی متوقف شد و دوباره مسیر قبلی را در پیش گرفت. پس از مدتی چاهی را پیش روی خود دید. خم شد از زمین سنگی برداشت و به درون چاه انداخت. می خواست ببیند عمق چاه چقدر است. آیا می تواند به درون چاه برود و آبی بیاشامد. با کمال تعجب دید هیچ صدایی نیامد! بار دیگر سنگی ... اما هیچ صدایی شنیده نشد. این بود که منصرف شد و به راه خود ادامه داد.

در تمام این ساعت‌ها دم به دم بر شگفتی حمید افزوده می شد. او تفسیر این واقعیت‌ها را درک نمی کرد: آن تاریکی چه بود؟ آن نور درخشان؟ آن آتش شعله‌ور؟ آن چاه بی انتها؟ این کوهی که هر چه به آن نزدیک تر شدم، کوچک تر شد و سرانجام به لقمه‌ای شیرین تبدیل شد؟! او داشت این پرسش‌ها را در ذهنش مرور می کرد که ناگاه شبی نورانی را پیش روی خود یافت. انسانی خوش‌رو و خوش‌بو که نگاهش آرامش را به ارمغان می آورد. همین که نزدیک شد، سلام کرد. آن شیخ جوابش را داد.

اندکی که گذشت، حمید پیش خود گفت: شاید بتوانم جواب سؤال‌هایم را از این شخص بگیرم! و گفت: «در طول مسیرم اتفاقات عجیبی را دیدم که تفسیر آن‌ها را نمی دانم.» این جمله را که گفت سکوت کرد.

اینجا بود که شیخ بی تأمل جواب داد: «منظورت آن تاریکی، آن نور درخشان، آن آتش شعله‌ور، آن چاه بی انتها، و آن کوه گران است؟» بر شگفتی حمید افزوده شد. کمی هم ترسید: به راستی این کیست که از نهان من خبر دارد؟ و پاسخ داد: «بله!»

آن شخص ادامه داد: «آن تاریکی ظلمت وهم است که فضا را غبارآلود می کند و انسان را به لغزش می افکند. آن شعله سوزان و سرکش شهوت افسارگسیخته و حسد و کینه است که همه چیز را در خودش می سوزاند. آن چاه بی انتها حرص و طمع است. و اما آن کوه گران خشم است که ابتدا بسیار سنگین و بزرگ است، ولی اگر صبر کنی و حلم بورزی، به مرور کوچک می شود و سرانجام همچون لقمه‌ای شیرین می شود.»

حمید مسرورانه در حال فکر کردن به سخنان شخص نورانی بود که

دیگر بار صدای او را شنید: «و آن نور هم که پیش پای تو را روشن کرد، نور عقل است که همواره هدایتگر توست.» حمید هنوز غرق تعجب بود که پرسید: «خود شما که هستید؟» و این طور جواب شنید: «من ... اما من، خود تو هستم!» ناگاه حمید تکانی خورد و خود را پشت میز کتابخانه دید. ساعت ۶:۵۰ دقیقه را نشان می داد. او فقط پنج دقیقه سرش را روی میز گذاشته بود و نمی دانست این چند دقیقه خواب بود یا بیدار؟ یا حالتی بین خواب و بیداری؟!

برای شنیدن داستان‌های بیشتر:



لطفاً بارکد را اسکن کنید!



لطفاً بارکد را
اسکن کنید!

سرود بغض

قلمستون

کبری، بابایی



سرود بغض

طاهره جابری ۱۵ ساله از تهران

گلی که در دل گلدان لیش خشکیده می‌داند
شبیبه کودکی تشنه میان دشت می‌ماند
صدای روضه می‌آید صدایش غرقه در خون است
قناری هم ببین حتی سرود بغض می‌خواند
کسی بر اسب از دیوار سربازان گذر کرده
و اسبش را به سوی جرعه‌های آب می‌راند
دو دستش را دو پایش را فدای تشنگی کرده
که لب‌های تمام کودکان را او بخنداند
زنی در خیمه می‌گریست زیر لب دعا می‌کرد
که بغضش ابرهای آسمان را هم
بگریاند

طاهره خانم جابری به واقعه عاشورا از دریچه تشنگی نگاه کرده است. آنچه اثر او را تأثیرگذارتر و خواندنی می‌کند، عاطفه و احساس جاری در شعر است. شاعر اثر را با یک تشبیه شروع کرده است. او گل خشکیده درون گلدان را شبیه کودکی لب‌تشنه در روز عاشورا می‌داند. این تشبیه اگرچه اندوه فراوانی را به دل می‌آورد، اما آنقدر گویا و تأثیرگذار است که در همان بیت اول مخاطب را با خود همراه می‌کند. حال و هوای این بیت در بیت بعدی هم ادامه می‌یابد. شاعر همچنان از طبیعت وام می‌گیرد تا اندیشه و احساسش را بیان کند. در عین حال از «اغراق» نیز به خوبی استفاده کرده است تا با ارتباط دادن تصویرهای اندوهناک - مثل بغض آلود بودن آواز قناری - به واقعه غمبار کربلا تأثیرگذارتر بنویسد.

در این دو بیت می‌توان گفت شعر انسجام بهتری دارد. حداقل استفاده شاعر از مراعات النظیر فضا را یکدست‌تر نگه داشته است: گل، گلدان، قناری، آواز. اما در بیت‌های چهارم و پنجم این فضا کم‌رنگ‌تر می‌شود و شاعر بیشتر به بیان واقعه اصلی می‌پردازد. به همین دلیل این ابیات اگرچه بسیار اهمیت دارند و دانسته‌های قبلی ما را مرور می‌کنند، اما به لحاظ عاطفی و فکری حرف تازه‌ای ندارند.

در بیت آخر اما دوباره شاعر هنرنمایی بهتری از خودش نشان می‌دهد؛ باز هم اغراقی حسی و البته بسیار شاعرانه. شاعر گریستن ابرهای آسمان را به اشک‌های بازماندگان کربلا نسبت می‌دهد و این را آن‌قدر زیبا و ساده بیان می‌کند که بر دل می‌نشیند. اگر سکتۀ کوچک وزنی در این بیت را نادیده بگیریم، می‌شود گفت که این بیت از بهترین بیت‌های شعر است. به هر حال غزل «سرود بغض» اثری قابل توجه و ارزشمند است. برای طاهره خانم جابری شعرهایی سرشار از عاطفه آرزو می‌کنیم.

خون خدا

چنان آتش به جان کاروان خورد
که دشنه بر تن این آسمان خورد
حسین خون خدا در خون که غلتید
جهان یک سر غمش را بیکران خورد

نماز عشق

نماز ظهر عاشورا به پا شد
و بانگ این صدا تا کبریا شد
اشدا علی الکفار و رحما
همان کوفی خودش از اشقیا شد

محمد مهدی رحیمی ۱۶ ساله از تهران

دوست خوبمان محمدمهدی رحیمی دوبیتی‌هایی را با نام‌های «خون خدا» و «نماز عشق» سروده است. این دو اثر که به واقعه عاشورا اشاره دارند، علاوه بر جنبه عاطفی و احساسی قیام حضرت امام حسین (علیه‌السلام) تا حدودی به جنبه‌های حماسی توجه داشته‌اند. بی شک توجه به هر دو جنبه در کنار جنبه‌های عرفانی و دینی بسیار اهمیت دارد.

اما دوبیتی قالب خاصی است. قالبی که در عین کوتاهی و ایجاز تلاش می‌کند به ذهن مخاطب تلنگر بزند. تلنگری که تا مدت‌ها بماند و او را به فکر وادار کند. در این قالب شاعر تنها در چهار مصرع فرصت دارد که حرفش را بزند و اندیشه و احساسش را به مخاطب منتقل کند. اگر این اتفاق نیفتد شعر او تأثیر چندانی نخواهد داشت.

حالا چه ویژگی‌هایی باعث می‌شوند یک دوبیتی کوتاه با چهار مصرع محدود در ذهن ماندگار شود؟

ویژگی‌های متفاوتی هستند که اهمیت دارند، اما در این فرصت به دو مورد از آن‌ها اشاره می‌کنیم:
۱. زبان: قدرتمند بودن زبان ویژگی لازم برای هر شعر است. اما وقتی از دوبیتی حرف می‌زنیم این ویژگی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. چون به سبب کوتاهی این قالب ایرادات زبانی بیشتر به چشم می‌آیند و دیده می‌شوند. مثل این است که بخواهی همه حرف‌هایت را در یک جمله بگویی. پس آن جمله باید به اندازه کافی تأثیرگذار باشد. باید تک‌تک کلمه‌ها را با وسواس انتخاب کنی و کنار هم بگذاری. هیچ کلمه‌ای نباید بی‌کار باشد یا فقط نقش پرکردن فضا را بازی کند.

دوبیتی و البته رباعی هم همین‌طور هستند. باید به ریز به ریز و جزئیاتشان فکر کنی. قافیه‌ها را با دقت انتخاب کنی. برای هر کلمه به چند جایگزین فکر کنی و بعد بهترین را انتخاب کنی.

محمدمهدی عزیز در این زمینه تمام تلاشش را به کار گرفته است، ولی همچنان باید روی زبان شعرش کار کند تا مثلاً کلمه‌ای مثل «بی‌کران» تنها برای پر کردن جای قافیه وارد شعر نشود. یا بعضی از کلمه‌ها مثل «خودش» در نماز عشق و «این» در خون خدا و ... حشو نباشند. این کلمات به ساختار جمله کمکی نمی‌کنند و فقط آمده‌اند که شعر از وزن خارج نشود.

با تمرین بیشتر محمدمهدی می‌تواند کلمه‌ها و جمله‌ها را به شکل دیگری بنویسد تا هیچ کلمه‌ای از مدار شعر بیرون نماند.

۲. مصرع چهارم: در هر دوبیتی و رباعی مهم‌ترین مصرع، مصرع چهارم است. بار اصلی شعر روی دوش این مصرع است و باید حرف نهایی و کامل‌کننده و تأثیرگذار را بزند. مطالعه رباعیات خیام و دوبیتی‌های باباطاهر این نکته را به خوبی برای ما مشخص می‌کند. به نظر می‌رسد محمدمهدی با کمی تلاش بیشتر می‌تواند مصرع‌های چهارم را در اثرش تقویت کند تا اثرش ماندگار باشد. دوست خوب شاعر موفق باشی.



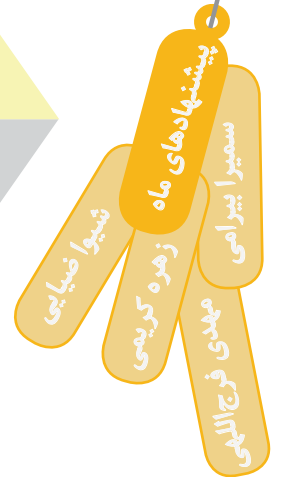
دیالوگ ماه

فیلم بارکد

بازیگر: بهرام رادان
 آدمای بدون غذا بیست روز دووم میارن،
 بدون آب دو روز، بدون اکسیژن چند
 دقیقه، اما بدون امید لحظه‌ای دووم
 نمیارن.

کلید نجات

یکی از دعاها یی که برای ظهور امام
 زمان خوانده می‌شود، «دعای فرج» (الهی)
 عظم‌البلاء) است. این دعا را شخص امام به
 فردی که از کشته شدن خود می‌ترسید تعلیم داد.
 آن شخص به برکت این دعا نجات یافت.
 در اول این دعا مشکلات را برای خدا بازگو و با او
 درد و دل می‌کنیم. در اواسط دعا بر پیامبر(ص) و اهل بیت
 ایشان درود می‌فرستیم و در بخش آخر دعا هم با توسل به
 معصومین از ایشان می‌خواهیم ما را یاری کنند. آیت‌الله بهجت
 در مجلسی گفته‌اند: برای اینکه در آخرالزمان به هلاکت نیفتیم
 بهترین کار خواندن دعای فرج است. این دعا را می‌توانیم در
 کتاب «مفاتیح‌الجنان» پیدا کنیم و به ویژه در تاریخ ۲۳
 مهر، معادل با ۸ ربیع‌الاول که روز به امامت رسیدن
 آن حضرت است، به نیت ظهورشان بخوانیم.



سنت و مدرنیته

جمله حکیمانه ماه

**کتاب: آلیس در سرزمین
 عجایب**
نویسنده: لوئیس کارول
 بازگشت به دیروز فایده‌ای ندارد،
 زیرا آن زمان من شخص دیگری
 بودم.

ممکن است یادتان بیاید! قدیم‌ترها وقتی
 دور هم جمع می‌شدیم، خبری از اینترنت،
 گوشی همراه و فضای مجازی نبود. فضا
 یک فضای حقیقی بود و همیشه منتظر
 بودیم که کل خانواده دور هم جمع بشویم
 و بتوانیم بازی کنیم. یکی از آن بازی‌ها،
 «اسم‌فامیل» بود. همه با یک کاغذ و
 خودکار دور هم می‌نشستیم و نوبتی هر نفر
 یک حرف از الفبا را می‌گفت. بعد از آن همه
 باید اسم، فامیل، اسم شهر و ... را که با این
 حرف از الفبا شروع می‌شدند، می‌نوشتیم
 و هر کسی زودتر تمام می‌کرد، با گفتن
 «استپ» بازی را متوقف می‌کرد و امتیازها
 محاسبه می‌شدند.

اما امروزه کرونا به هیچ چیز رحم نکرده
 است؛ حتی به دورهمی‌ها و بازی‌های
 فامیلی. برای همین پیشنهاد این ماه ما این
 است که با گوشی‌هایتان به سراغ برنامه‌ای
 بروید که همان جمع دوست‌داشتنی و گرم
 خانواده را در دور یکدیگر بیاورد؛ هر چند از راه
 دور. بازی «اسم‌فامیل» برخط را می‌توانید
 از بازار بارگذاری (دانلود) کنید و لحظات
 شادی را به بازی کردن به دور از کرونا با
 خانواده خود بگذرانید.



۲۳ مهرماه شهادت امام حسن عسکری(ع) و
 سالروز به امامت رسیدن حضرت ولیعصر(عج)

شهر خیالی

«شهداد» شهری است در دل کویر مرکزی ایران با قدمتی ۶۰۰۰ ساله. این شهر جزو شهرهای باستانی ایران محسوب می‌شود، به طوری که قدیمی‌ترین پرچم فلزی دنیا در این شهر کشف شده و این شیء باستانی به «درفش شهداد» معروف شد. شهداد زیبایی‌های طبیعی زیادی در خود دارد که یکی از بی‌نظیرترین و زیباترین جاذبه‌های این شهر و حتی جهان، «شهر کلوت‌ها» است و چهارمین اثر جاذبه طبیعی در جهان محسوب می‌شود.

۴۰ کیلومتر که به سمت شمال شرقی شهداد حرکت کنیم، بزرگ‌ترین عارضه طبیعی و کلوخی دنیا را می‌توانیم ببینیم. «کلوت» از دو واژه «کل» و «لوت» تشکیل شده است. کل به معنای شهر و آبادی و لوت همان کویر لوت است. این‌ها عوارضی طبیعی و جغرافیایی هستند که در اثر دخالت زیبا و بجای آب و باد و فرسایش زمین، حدوداً ۲۰ هزار سال قبل به وجود آمده‌اند. این ابرشهر کلوخی دنیا ۸۰ کیلومتر عرض و ۱۴۵ کیلومتر طول دارد و با بیش از ۱۱ هزار کیلومتر مربع مساحت در مرکز کویر لوت واقع است.

با اولین نگاه این تصور در ذهن تداعی می‌شود که حتماً در گذاشته‌ای دور کسانی در این محل زندگی می‌کردند و این‌ها نشانه‌های زندگی آنان است. اما در واقع کلوت‌ها که در اصلاح علمی «یاردانگ» گفته می‌شوند، سازه‌هایی هستند که به دست طبیعت ساخته شده‌اند. باد و آب از عناصر تشکیل‌دهنده آن‌ها هستند.

سنگ بستر کلوت‌ها در برابر وزش بادهای شنی و ماسه‌ای طی میلیون‌ها سال دچار فرسایش می‌شود و قسمت‌های سست آن در طول زمان بر اثر فرسایش باد فرو می‌ریزد. این کلوت‌ها آهسته‌آهسته شکل می‌گیرند. سر کلوت‌ها صاف بوده است و شیب صفر دارد، اما درست برعکس قسمت‌های رو به باد، شیبی تند و ارتفاعی از چند سانتی‌متر تا چند صد متر دارند. این کلوت‌ها از نظر ارتفاع در دنیا بی‌نظیر هستند، به طوری که ارتفاع بزرگ‌ترین کلوت در دنیا (در لیبی) به ۳۰۰ متر می‌رسد، اما در این محل تا ارتفاع نزدیک به ۵۰۰ متر هم دیده می‌شود. اینجا سرزمینی گرم و سوزان با هیچ نوع پوشش گیاهی است، به طوری که در این شهر نفرین‌شده حتی باکتری هم حق زندگی ندارد.

کلوت‌ها از دور شبیه خرابه‌های یک شهر باستانی به نظر می‌رسند؛ شهری با ساختمان‌های بلند و کوتاه، به همین دلیل هم به سرزمین کلوت‌ها «شهر خیالی» می‌گویند. اینجا هر چه هست سکوت و آرامش است. شهر

خیالی آن قدر بزرگ و ساختمان‌هایش آن قدر شبیه به هم هستند که گم‌شدن در آن بدون راه بلد حتمی است. در واقع این شهر افسانه‌ای کویری در گذشته محل گذر کاروان‌ها بوده است. جاده ادویه که از هند آغاز می‌شد، با عبور از دشت‌های خراسان شمالی وارد کویر می‌شد و از کنار کلوت‌ها می‌گذشت. دکتر آلفونس گابریل، جهانگرد و نویسنده اتریشی، می‌نویسد: «وقتی سایه ابرها روی کلوت‌ها می‌افتد، انسان برج و باروهای کنگره‌ای را به یاد می‌آورد.»

مرحوم پروفیسور پرویز کردوانی، بیابان‌شناس معروف اعتقاد دارد که کویر شهداد زیباترین کویر در دنیا است و شگفتی‌ها و عجایبی دارد که هنوز ناشناخته‌اند و هیچ جای دنیا چنین کلوت‌های زیبایی وجود ندارد.





لطفاً بارکد را اسکن کنید!



تکه چسبانی

می‌خواهیم با تجربه‌ جدیدی آشنا شویم و با گل و گیاه که کوله باری از خاطره است و بوی طبیعت می‌دهد، یک تابلوی کوچک تزئینی بسازیم. برای این کار به لوازم ساده زیر نیاز داریم:

- قاب کوچک شیشه‌دار
- مقوای اندازه شیشه قاب
- چسب مایع یا ماتیکی
- قیچی
- یک خروار سلیقه

۱. پشت گل‌برگ‌های گل یا گیاه مورد نظر تان کمی چسب بزنید و آن را روی مقوای زمینه بچسبانید. اینجا می‌توانید از یک خروار سلیقه‌تان کمک بگیرید تا گل و برگ‌ها را به بهترین نحو و زیباترین حالت ممکن روی مقوا بچسبانید.

۲. حالا مقوا را در قاب قرار دهید و آن‌ها را بین شیشه و پشت قاب محکم کنید.

به همین سادگی! تکه‌چسبانی دامنه وسیع و گسترده‌ای دارد و یکی از خلاقانه‌ترین روش‌های ایجاد یک اثر تجسمی است.



یاور کوبیده

از زمان‌های قدیم سبزی خوردن پای ثابت سفره‌های ایرانی بوده است. یکی از این سبزی‌های خوردنی «ریحان» است که یار جدانشدنی کباب کوبیده ایرانی نیز هست. ریحان گیاهی خوش‌بوست که علاوه بر استفاده در آشپزی و سبزی خوردن، مسکن و ضدنفخ است و برای درمان دل‌درد و بیماری‌های پوستی هم به کار می‌رود.

امام صادق (ع) فرموده‌اند: «ریحان سبزی انبیاست و در آن هشت خاصیت هست: هضم‌کننده است؛ رگ‌ها و مجاری را باز می‌کند؛ بازدم را خوش‌بو می‌سازد؛ بدن را بوی خوش می‌بخشد؛ اشتهاآور است؛ درد را از بدن بیرون می‌برد؛ از جذام در امان نگه می‌دارد؛ و چون وارد معده شود، درد را از بین می‌برد.» [کافی، ج ۶، ص ۳۶۴، ح ۴].





لطفاً بارکد را اسکن کنید!

در تصویر چه می بینیم؟

بله دقیقاً ماه را و بیشتر ما هم همین را می گوئیم و کمتر پیش می آید کسی مثلاً بگوید: یک قاچ از ماه یا یک گاز از ماه یا ماه نصفه نیمه. هر چند در واقع همین نصفه را می بینیم، اما می گوئیم ماه است. این یعنی دیدن نیمه پر لیوان؛ دیدن نیمه روشن ماجرا. بیشتر چیزها در زندگی نیمه پر و خالی یا نیمه روشن و تاریک دارند. پس امیدوارانه به دنبال نیمه روشن باشیم. شاعر می فرماید: وقتی که امید ناامید است پایان شب سیه بعید است به پایان شب سیه، دلمان روشن باشد؛ با امید و مهربانی و لبخند. گره اخم از ابرو وا شد خنده بر صورتتان پیدا شد مهربانی به نگاهت بستی چهره زشت جهان زیبا شد زیبا بینیم که زیبایی در نگاه ماست.

سؤال دیگر درباره تصویر بالا این است که این تصویر ماه شب چندم است؟

عده ای پاسخ می دهند که ممکن است ماه شب هفتم یا هشتم باشد، اما جواب ماه شب چهاردهم است؛ با این توضیح که این تصویر مربوط به خسوف یا همان ماه گرفتگی است. ماه گرفتگی زمانی رخ می دهد که سایه زمین روی ماه می افتد و این گفت و گو بین ماه و زمین شکل می گیرد:

ماه: سایه عالی مستدام. زمین منو نخور!
 زمین: ما رو گرفتگی؟
 ماه: فعلاً که سایه شما ماه رو گرفته.
 زمین: بیا بیرون، خودتو لوس نکن.
 ماه: نمی یام.



زمین: می رم یکی از قمرهای مشتری رو می یارم به جات می دارم. ماه: هی روزگار، باشه حتما برو و از قمرهای مشتری، قمر «آیو» رو بیار که ۴۰۰ تا آتش فشان فعال داره، بین چه پوستی ازت بکنه. اون وقت قدر منو می دونی. هی روزگار!

زمین: ناراحت نشو حالا، شوخی کردم. بیا بیرون روی ماهت رو ببینیم؛ دلمون گرفت.

و بالاخره ماه کوتاه می آید تا این گرفتگی طولانی نشود. در ماه گرفتگی، بسته به اینکه ماه از سایه کامل زمین یا سایه کامل و نیم سایه و یا نیم سایه آن عبور کند، انواع ماه گرفتگی کامل، جزئی و نیم سایه ای رخ می دهد.

حالا شما با داشتن اطلاعات زیر حداکثر مدت زمان کل ماه گرفتگی از شروع تا پایان و حداکثر مدت زمان ماه گرفتگی کامل را محاسبه کنید.

قطر ماه: ۳۵۰۰ کیلومتر
 سرعت متوسط چرخش ماه به دور زمین: ۳۲۰۰ کیلومتر در ساعت
 قطر مخروط سایه زمین در محل عبور ماه: ۹۲۰۰ کیلومتر



غذای کار تونی

به مناسبت ۵ مهر، روز گردشگری، به سراغ غذایی از پرگردشگرترین کشور دنیا رفته‌ایم؛ یعنی کشور فرانسه. این کشور قبل از کرونا در سال ۲۰۱۹، با ۸۹/۴ میلیون بازدیدکننده رتبه اول را در میان پرگردشگرترین کشورهای جهان داشت. اگر پویانمایی (انیمیشن) «موش سرآشپز» را دیده باشید، اسم غذای این ماه را حتما شنیده‌اید. این غذا که اسم اصلی پویانمایی هم به نام آن است، «راتاتویی» نام دارد. راتاتویی یک غذای سنتی فرانسوی است که با سبزی‌ها تهیه می‌شود تا حدودی به غذای ایرانی «یتیمچه» شباهت دارد.



مواد لازم:

- ۲ عدد بادمجان
- ۲ عدد کدو
- ۲ عدد گوجه‌فرنگی
- ۱ عدد پیاز خردشده
- ۱ عدد سیر خردشده
- نصف عدد فلفل دلمه‌ای له‌شده
- ۲ عدد گوجه‌فرنگی له‌شده یا ۱ قاشق غذاخوری رب گوجه‌فرنگی
- روغن زیتون و ادویه به مقدار لازم

طرز تهیه سس:

سیر، پیاز و فلفل دلمه‌ای را داخل روغن زیتون تفت دهید. نمک و فلفل را به مقدار کافی و نیز گوجه‌فرنگی له‌شده را به آن اضافه کنید (اگر گوجه‌فرنگی نداشتید، می‌توانید از رب گوجه‌فرنگی استفاده کنید). مواد را روی حرارت هم بزنید تا به صورت یکدست دربیایند. پودر خشک یا سبزی تازه خردشده آویشن و ریحان را (به دلیل در دسترس نبودن گیاهان سنتی فرانسوی) به سس اضافه کنید.

تهیه غذا:

۱. کدوها، بادمجان‌ها و گوجه‌فرنگی‌ها را به صورت دایره‌ای و ورقه‌ای با ضخامت کم برش بزنید.
۲. سس را در کف ظرف مناسب فر بریزید و سطح آن را یکنواخت کنید.
۳. بادمجان‌ها، گوجه‌ها و کدوهای ورقه‌شده را به ترتیب روی سس در ظرف طوری بچینید که به لبه ظرف تکیه دهند.
۴. مقداری نمک، فلفل و روغن زیتون به موادتان اضافه کنید.
۵. ظرف را با یک ورقه فویل آلومینیومی بپوشانید و در فری که از قبل تا دمای ۱۹۰ درجه سانتی‌گراد گرم شده است، قرار دهید.

۶. بعد از ۴۰ دقیقه ورقه فویل را از روی ظرف بردارید و به مدت ۲۰ دقیقه دیگر هم بگذارید در فر بپزد تا آب آن تبخیر شود.
۷. اگر به فر دسترسی ندارید، راتاتویی را در ماهیتابه درست کنید. چیدمان را به جای ظرف فر در ماهیتابه انجام دهید و روی شعله ملایم اجاق گاز بگذارید تا کم‌کم پخته شود و سس به خورد مواد برود و مواد طعم بگیرند.



لباس کاشی

هنر کاشیکاری در قرن هشتم هجری قمری به اوج شکوفایی‌اش رسید و آنقدر محبوب شد که دیگر هنرهای تزئینی، مانند گچبری به حاشیه رفتند و از پیشرفت بیشتر باز ماندند. زیباترین و مرغوبترین نوع کاشیکاری بنا، «کاشیکاری معرق» است که از عالی‌ترین نمونه‌هایش همین «مسجد جامع یزد» است.

در کاشیکاری معرق، دیوار، گنبد و یا مناره بنا مانند یک پارل، با کنار هم قراردادن تعداد زیادی از قطعات کوچک کاشی تکرنگ تزئین می‌شود و هر کاشی بخش کوچکی از طرح کلی را تشکیل می‌دهد.

WE WILL RETURN

روز جهانی همبستگی و همدردی با کودکان و نوجوانان فلسطینی ۹ مهر

Beit-Awa
Deir-Ayob
Al-Ramlah
Khouldah
Abu Gash
Al-Quds
Jarash
Rafat
Zakariyah
Shirfat
Beer Shebah
Beit-Aytab
Jaliyah
Surief
Al-Emoor
Beit-Jebreen
Ajoor
Al-Walajah
Al-Qabu
Al ar
Dier Aban
Al
Ras

بيت عوا
دير ايوب
الرملة
خولدة
أبو غاش
القدس
جرانثا
رافات
زكريا
شرفات
بئر السبع
بيت طاب
حاليا
صوريف
العمور
بيت جبرين
عجور
الوقفة
القدس
علاير
دير ايان
الخالفة
بيت سنف
راس ابوعمار
القبيو
بيت محسير
إعراق المنه

